



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

نقد و نقض

# کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت

دکتر عبدالکریم سروش

---

سرپرست پژوهش تطبیقی:

حجت الاسلام و المسلمین صدوق

---

تهیه و تنظیم: جهانگیر صفری و حمید حاتملو

حسینیه اندیشه

تابستان ۱۳۷۶

## بسمه تعالی

مجموعه حاضر، برگرفته از مباحث پژوهشی، علمی حجت‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق می‌باشد که در تابستان ۱۳۷۶ به صورت آموزشی در دوره دکتری مدیریت تحقیقات دانشگاه علوم پزشکی بقیه‌الله اعظم (عج) ارائه شده است. اهم مسائل مطرح شده در «نقد و نقض کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت دکتر سروش» ناظر به تبیین «تحلیلی روش‌مند نسبت به توسعه مفهومی علم کلام در سطح اعتقادات حکومتی» می‌باشد.

امید که این مباحث مورد توجه و استفاده محققان حوزوی و دانشگاهی قرار بگیرد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

حسینیه اندیشه



# فهرست اجمالی مطالب

مقدمه

بخش اول

روش فاعل‌دست در تحلیل پژوهش‌های علمی

فصل اول

۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث و نقد نظم مطلب آن

۱-۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث

۱-۲- نقد نظم مطالب

فصل دوم

۲- نقض مطالب و ارائه طرح جدید

۲-۱- نقض مطالب

۲-۲- ارائه طرح جدید

بخش دوم

نگرشی تحلیلی بر مبحث کلام جدید

مقدمه

فصل اول

۱- روش تحلیل

۱-۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث

۱-۲- نقد نظم مطالب

۱-۳- نقض مطالب

فصل دوم

۲- نقد نظم مطالب

۲-۱- عنوان اصلی موضوع مورد مطالعه

فصل سوم

۳- نقض مطالب

۳-۱- اشاره‌ای کوتاه به علم کلام

۳-۲- نقض مثالها

۳-۳- نقض استدلالها

# فهرست تفصیلی مطالب

صفحه

عنوان

نقد و

بخش اول

روش قاعده‌مند در تحلیل پژوهش‌های علمی

فصل اول

- ۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث و نقد نظم مطالب آن ..... ۱۵
- ۱-۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث ..... ۱۷
- ۱-۱-۱- آشنایی قبلی با موضوع مورد بحث ..... ۱۷
- ۱-۱-۲- مطالعه و مرور موضوع ..... ۱۷
- ۱-۱-۳- تجزیه عبارات متن ..... ۱۸
- ۱-۱-۴- کدگذاری عبارات تجزیه شده ..... ۲۰
- ۱-۱-۵- فیش برداری ..... ۲۰
- ۱-۱-۶- عنوان‌گذاری فیشها ..... ۲۱
- ۱-۱-۷- تهیه لیست مادر (لیست عناوین) ..... ۲۲
- ۱-۱-۸- دسته‌بندی عناوین ..... ۲۳
- ۱-۱-۹- عنوان اصلی موضوع مورد مطالعه ..... ۲۴
- ۱-۲- نقد نظم مطالب ..... ۲۴

۱-۲-۱- نقد نظم و هدف از آن ..... ۲۴

۱-۲-۲- روش نظم‌دهی مجدد مطالب ..... ۲۷

## فصل دوم

### ۳- نقض مطالب و ارائه طرح جدید

۱-۲- نقض مطالب ..... ۳۱

۱-۱-۲- یافتن و استخراج مثالهای استدلالی ..... ۳۱

۲-۱-۲- نقض مثالها ..... ۳۲

۳-۱-۲- یافتن استدلالهای کلی بحث و نقض آنها ..... ۳۳

۴-۱-۲- نقض مبانی بحث ..... ۳۴

۶-۲- ارائه طرح جدید ..... ۳۵

## بخش دوم

### نگرشی تحلیلی بر مبحث کلام جدید

#### فصل اول

##### ۱- روش تحلیل

۱-۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث ..... ۴۲

۱-۱-۱- آشنایی اجمالی با موضوع ..... ۴۲

۲-۱-۱- مرحله تجزیه و کدگذاری ..... ۴۳

۳-۱-۱- فیش برداری ..... ۴۳



۴۳	۱-۱-۴- عنوان گذاری نیشها.....
۴۳	۱-۱-۵- تهیه لیست عناوین ( لیست مادر) .....
۴۴	۱-۱-۶- دسته بندی عناوین .....
۴۴	۱-۲- نقد نظم مطالب .....
۴۵	۱-۲-۱- اهمیت روش .....
۴۵	۱-۲-۲- جمع بندی مطالب .....
۴۶	۱-۳- نقض مطالب .....

## فصل دوم

### ۲- نقد نظم مطالب

۵۰	۲-۱- عنوان اصلی موضوع مورد مطالعه .....
۶۷	۲-۱-۱- مفهوم علم کلام .....
۶۹	۲-۱-۲- ضرورت و توسعه مفهوم علم کلام .....
۷۰	۲-۱-۳- توسعه مفهوم علم کلام به تبع توسعه ابزار .....
۷۱	۲-۱-۳-۱- ابزار جدید به تبع شبهات جدید .....
۷۲	۲-۱-۳-۲- تفاوت کلام و فلسفه از نظر ابزاری .....
۷۳	۲-۱-۴- بلاموضوع بودن علم کلام .....

## فصل سوم

### ۳- نقض مطالب

۷۷	۳-۱- اشاره‌ای کوتاه به علم کلام .....
----	---------------------------------------

- ۳-۲- نقض مثالها..... ۷۹
- ۳-۲-۱- مثال «برهان نظم»..... ۷۹
- ۳-۲-۲- مثال «مسئله زن»..... ۸۳
- ۳-۳- نقض استدلالها..... ۸۷
- ۳-۳-۱- توسعه علم کلام پایه پای معارف بشری..... ۸۷
- ۳-۳-۲- ابزار علم کلام و ملاک صحت آن..... ۸۸
- ۳-۳-۳- بلاموضوع بودن علم کلام..... ۹۳
- ۳-۳-۴- غرض علم کلام، مخاطب و تفاهم..... ۹۴
- ۳-۳-۵- روند نسبت دادن قول به ناقل..... ۹۶
- ۳-۳-۵-۱- سند..... ۹۷
- ۳-۳-۵-۲- استناد..... ۹۷
- ۳-۳-۵-۳- اسناد..... ۹۷
- ۳-۳-۶- شرایط، تعیین کننده نیازها..... ۱۰۲
- ۳-۳-۷- عینی بودن حق و باطل و معیار صحت..... ۱۰۳
- ۳-۳-۸- کلام وحی بهترین معیار صحت..... ۱۰۴

## مقدمه

اندیشه و اندیشیدن از زیباترین ویژگیهای انسان است که در بین جمیع مخلوقات ذی حیات منحصر به فرد می‌باشد و از آن زیاتر و منحصر بفردتر، انتقال اندیشه به همه نوعان است. انتقال اندیشه از ذهن فردی به فرد دیگر نیازمند ابزار است و مستملاً دستیابی به تفهیم و تفاهم بدون ابزار میسر نیست.

انسانها در زندگی جنساعی نیازمند ابزاری هستند تا بتوانند نظر و غرض خود را بیان و به دیگران تفهیم نموده و در عین حال از نظرات دیگران نیز مطلع گردند.

«کلمه» ابزار تفهیم و تفاهم است. کلمات در هر زبانی معانی و مفاهیم خاصی را دارند که مشترک بین تمامی افراد آن جامعه است و این از ویژگیهای مهم زبان است که اگر چنین نبود هیچکس نمی‌توانست دیگری را درک کند. قرار گرفتن کلمات در کنار یکدیگر و ساختن «عبارات» بیانگر دیدگاه و نظرات ذهنی افراد است.

کتاب و مقالات و تمامی نوشته‌ها از جمله مواردی‌اند که نویسندگان آن در پی انتقال مفاهیمی خاص، کلمات را در کنار یکدیگر نهاده تا بدینوسیله مفاهیم و مقاصد خود را به مخاطبانشان برسانند و مخاطبین نیز به این طریق به غرض نویسنده دست یابند. بدیهی است هر مطلبی که به مخاطب انتقال داده می‌شود حاوی پیامی است که خوانندگان با خواندن آن مطلب ممکن است هرکدام برداشتی متفاوت از یکدیگر داشته باشند. اما صحیح‌ترین و واقعی‌ترین برداشت، برداشتی است که منطبق بر غرض و انگیزه نویسنده باشد. بدیهی است اگر ما برداشتی واقعی و صحیح نداشته باشیم هرگز نخواهیم توانست غرض و منظور نویسنده را دریابیم و در نتیجه هرگونه تجزیه و تحلیل و اظهار نظر ما در مورد مطلب نویسنده کاری ناصواب است.

در این روش ما می‌خواهیم با مطالعه دقیق و تجزیه یک یک عبارات مشخص نمائیم که هر کدام از عبارات حاوی چه پیامی اند. تا با تجزیه، فیش برداری و عنوان گذاری به آن پیامها دست یافته و در نهایت مبنا و مفهوم کلی را که نویسنده در پی آن بوده است بدست آوریم و در مرحله بعدی به نقد و بررسی آن پردازیم. بدیهی است اگر در قسمت اول موفق به دستیابی غرض نویسنده و روح کلی حاکم بر مطلب او دست نیابیم، قسمت دوم یعنی نقد و بررسی اعتباری نخواهد داشت.

نکته‌ای که لازم به توضیح است اینکه روش حاضر از دقت خاصی برخوردار بوده و توصیه می‌شود از آن برای کتب و منابعی که بعنوان پایه و مبنایی برای رشته‌ای از علوم محسوب می‌شوند و یا برای دست یافتن به مبانی دیدگاههای نویسنده استفاده گردد. بدیهی است برای مطالعه منابع و کتب غیر علمی، استفاده از این روش لزومی ندارد، چراکه دستیابی به کنه مطالب نویسنده قسمت عمده‌ای از وقت محقق را به خود اختصاص می‌دهد.

نکته بعدی آنکه این روش نیاز به تمرین و تکرار بر روی کتب و منابع مختلفی را دارد تا محقق، تبحر لازم در بکارگیری آن را پیدا نماید.

در اینجا به منظور آشنایی بیشتر خوانندگان محترم با این روش و در عین حال به عنوان تمرینی عملی و کارآمد توصیه می‌گردد که پیامهایی از مقام معظم رهبری را انتخاب نموده و بعنوان تمرین با استفاده از این روش، آنرا مطالعه و بررسی نمائید. انجام پیشنهاد فوق فقط برای مراحل مطالعه، تجزیه - فیش برداری عنوان گذاری، تهیه لیست مادر، دسته‌بندی آنها و نهایتاً رسیدن به یک عنوان کلی که محور پیام محسوب می‌شود مدنظر است وگرنه مراحل بعدی که شامل نقد نظم و نقض و طرح می‌باشد در اجرای این تمرینات

منظور نظر ما نیست.

این نوشتار شامل دو بخش است که بخش اول در مورد روش تحلیل مباحث نظری و بخش دوم شامل تحلیل مباحث کلام جدید از کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت براساس روش فوق می‌باشد که بخش اول شامل دو فصل کلی است: فصل اول شامل مطالعه، تجزیه، تفسیر برداری، عنوان‌گذاری، دسته‌بندی فیسبک، تهیه نیست مسأله و ... است این فصل مهمترین قسمت روش است که اگر در این قسمت موفقیت کافی بدست نیاید در قسمت‌های بعدی با مشکل اساسی روبرو شده و به عبارت دیگر قسمت‌های بعدی فاقد اعتبار خواهد شد. چراکه قسمت اول، روش دستیابی به غرض نویسنده است.

در فصل دوم نقد و نقض مطالب آمده است. در این فصل با استفاده از عناوین حاصله از فصل اول که براساس غرض نویسنده است، عناوین را نظم تازه‌ای می‌بخشیم که این نظم تأمین‌کننده نظر و غرض نویسنده است و به عبارت دیگر می‌خواهیم این پیام را به نویسنده منبج مورد بررسی برسانیم، که اگر شما در پی این غرض هستید، مطالب باید بدینگونه (نظم جدید) دسته‌بندی می‌شد تا ما را به آن هدف برساند.

و در ادامه این فصل با روشهای ارائه شده قصد آن داریم به ریشه‌ها و مبانی اصلی که نویسنده براساس آن سخن گفته و تفکراتش بر آن اساس شکل گرفته، دست یابیم. در این فصل نوعاً به دو احتمال برمی‌خوریم: احتمال اول اینکه تمامی مطالب نویسنده براساس یک مبنایی واحد شکل گرفته باشد. در آنصورت جمیع نوشته‌ها و مطالب ارائه شده هماهنگ و یکنواخت بوده و فاقد هرگونه تناقض‌گویی و مطالب ضد و نقیض است. احتمال دومی که ما در بسیاری از مواقع با آن مواجه می‌شویم اینست که بعد از بکارگیری روشهای فوق و تعمق در مطالب می‌بینیم که مضمون مطالب، بر مبنای واحدی بنا نهاده نشده است.

بلکه دارای دو مبنا یا بیشتر بوده و این امر سبب شده است که مطالب نه تنها هماهنگ و یکنواخت نبوده بلکه بگونه‌ای متناقض با یکدیگر باشند. دستیابی به این «مبانی» از عمده‌ترین اهدافی است که باید در این روش دنبال آن باشیم.

بخش دوم نگرشی است تحلیلی. از مبحث کلام جدید که از کتاب قبض و بسط تنوریک شریعت، نوشته آقای دکتر عبدالکریم سروش انتخاب شده است. این بحث صرفاً در مورد مضامین درس اول کتاب می‌باشد. بناست به یاری خداوند در مورد مباحث دیگر این کتاب هم در نوشتارهای بعدی به نقد و بررسی بپردازیم. نکته‌ای که باید متذکر گردیم، آن است که این نقد و بررسی، براساس دیدگاه اصالت‌الایمان و فلسفه نظام ولایت انجام گرفته است.<sup>۱</sup> این نوشتار شامل سه فصل است: در فصل اول روش تحلیل بطور مختصر ذکر گردیده است.<sup>۲</sup> در فصل دوم در زمینه نقد نظم می‌باشد که چگونگی یافتن محور اصلی بحث و نحوه جایگزینی مطالب به منظور دستیابی به آن محور مشخص گردیده است. فصل سوم در زمینه نقض مطالب و استدلالاتی که نویسنده به آن اشاره داشته پرداخته است.

در پایان امید است این نوشته، محققین محترم را به بهره‌برداری بیشتر از منابع و مآخذ نظری رهنمون سازد. با توجه به اینکه این روش طرحی نو در زمینه مطالعه منابع علمی و فرهنگی است، لذا نظرات خوانندگان محترم برای ما مفید و قابل استفاده خواهد بود و امید آن داریم که ما را از نظرات خویش بی‌بهره نفرمائید.

در اینجا بر خود فرض می‌دانیم به مصداق «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق»

۱ - جهت اطلاع بیشتر به نشریات فرهنگستان علوم اسلامی قم مراجعه شود.

۲ - جهت اطلاع بیشتر به نوشتار «روشی نو در تحمیل مباحث علمی» مراجعه شود.

از استاد ارجمند جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا صدوق که در تهیه این نوشتار از هرگونه راهنمایی و ارائه نظرات سازنده خویش بر ما دریغ نفرمودند تشکر نمائیم. همت بلند استاد و تشویق‌ها و ترغیب‌های ایشان، انگیزه بخش ما در این راه و توصیه‌ها و نصایح ایشان همانند چراغ هدایتگر در پیش روی ما بود و اگر صرف وقت خالصانه و دلسوزانه ایشان بود، تهیه این مقال هرگز میسر نمی‌فتاد. توفیق روز افزون ایشان در تمامی عرصه‌ها و بالاخص علمی و فرهنگی را از خداوند منان خواستاریم.





## بخش اول

روش قاعده‌مند در  
تحلیل پژوهش‌های  
علمی



## فهرست تفصیلی مطالب

### فصل اول

۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث و نقد نظم مطالب

۱-۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث

۱-۱-۱- آشنایی قبلی با موضوع مورد بحث

۱-۱-۲- مطالعه و مرور موضوع

۱-۱-۳- تجزیه عبارات متن

۱-۱-۴- کدگذاری عبارات تجزیه شده

۱-۱-۵- فیش برداری

۱-۱-۶- عنوان‌گذاری فیشها

۱-۱-۷- تهیه لیست مادر (لیست عناوین)

۱-۱-۸- دسته‌بندی عناوین

۱-۱-۹- عنوان اصلی موضوع مورد مطالعه

۱-۲- نقد نظم مطالب

۱-۲-۱- نقد نظم و هدف از آن

۱-۲-۲- روش نظم‌دهی مجدد مطالب

### فصل دوم

۲- نقض مطالب و ارائه طرح جدید

۲-۱- نقض مطالب

۱-۱-۲- یافتن و استخراج مثال‌های استدلالی

۲-۱-۲- نقض مثالها

۳-۱-۲- یافتن استدلال‌های کلی بحث و نقض آنها

۴-۱-۲- نقض بیانی بحث

۲-۲- ارائه ضرایح جدید

## فصل اول

روش دستیابی به

مفهوم اصلی بحث

و نقد نظم مطالب آن



فهرست مطالب

۱-۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث و نقد نظم مطالب

۱-۱-۱- آشنایی قبلی با موضوع مورد بحث

۱-۱-۲- مطالعه و مرور موضوع

۱-۱-۳- تجزیه عبارات متن

۱-۱-۴- کدگذاری عبارات تجزیه شده

۱-۱-۵- فیش برداری

۱-۱-۶- عنوان گذاری فیشها

۱-۱-۷- تهیه لیست مادر (لیست عناوین)

۱-۱-۸- دسته بندی عناوین

۱-۱-۹- عنوان اصلی موضوع مورد مطالعه

۱-۲- نقد نظم مطالب

۱-۲-۱- نقد نظم و هدف از آن

۱-۲-۲- روش نظم دهی مجدد مطالب





## ۱-۱- روش دست‌یابی به مفهوم اصلی بحث

## ۱-۱-۱- آشنایی قبلی با موضوع

قبل از آنکه موضوع یک کتاب یا مقاله علمی با این روش مورد بحث و بررسی قرار گیرد، بهتر است محقق با نگاه جمالی به کتاب آشنایی مختصری یا آشنایی موضوعی و با تعریف کمی در زمینه بحث مورد نظر را پیدا کند. بدیهی است مصیبتی که خواننده کم‌لا نسبت به آن خالی‌الذهن باشد اشرافیت کمتری نسبت به آن پیدا خواهد کرد. ذکر این نکته ضروری است. بکارگیری این روش بگونه‌ای است که لزوماً فرد محقق نباید با تمام مطالب مورد بحث آشنایی قبلی داشته باشد. همانطوری که بعداً در این روش توضیح خواهیم داد، چون مطالب بصورت عبارات کوتاه تجزیه خواهند شد، لذا دریافت و برداشت از یک عبارت کوتاه، چندان به دانش فنی و تخصص نیاز ندارد. یک آشنایی قبلی با مطالب بصورت کلی خواننده را در فهم بهتر کتاب و همچنین در مراحل بعدی این روش کمک خواهد کرد. لذا توصیه می‌شود قبل از وارد شدن به هر موضوع، آشنایی اجمالی (مثل تعریف، موضوع، کاربرد و یا تاریخچه آن علم) با آن داشته باشید. به عنوان مثال، اگر بحث در مورد فلسفه، منطق و یا روانشناسی است بهتر است با هر یک از موضوعات فوق، آشنایی هرچند گذرا بدست آورده و سپس به تحقیق در آن زمینه پردازیم.

## ۱-۱-۲- مطالعه و مرور موضوع

محقق پس از کسب اطلاعات اولیه درباره‌ی عنوان موضوع، اکنون باید برای شروع کار، متن یا مقاله یا فصل مورد نظر را حداقل یکبار و ترجیحاً بیش از یکبار مطالعه نماید.

اینکار سبب آشنایی اجمالی و اولیه نسبت به موضوع مورد بحث خواهد شد.

فایده دیگر این کار آنست که با حداقل یکبار مطالعه می‌توان گفت که محقق یک دید کلی پیدا خواهد کرد و اگر در حین تجزیه مطالب با مشکلی در فهمیدن یک عبارت مواجه شود، بسرعت می‌تواند مفهوم این موضوع را با استفاده از موضوعات بعدی بدست آورد. چیزی که بسیاری از عبارات در ولین برخورد، پیچیده و دشوار به نظر می‌آیند، ولی عبارات بعدی آنرا بیشتر توصیف نموده و اطلاعات بیشتری در مورد آن عبارت به ما خواهند داد. اولین حسن مرور اجمالی متن، آنست که خواننده با عناوین کلی بحث و عبارات برجسته آن آشنا می‌شود. چراکه نوعاً نویسندگان این عناوین را بصورت فهرست در ابتدای فصل می‌آورند.

در نتیجه اینکار، فرد محقق در مراحل بعدی که به کار تجزیه و عنوان گذاری خواهد پرداخت، ارتباط بین آن عنوان و مطالب و عناوین بعدی را بهتر درمی‌یابد.

### ۳-۱-۱- تجزیه عبارات متن

همانطور که در مقدمه ذکر شد «کلمه»ها ابزاری هستند که حامل مفاهیم بوده و سبب انتقال آن مفاهیم به مخاطب می‌گردند. پس نویسنده از کنار هم نهادن هر کلمه، غرض خاصی دارد که باید به آن دست یابیم. به عبارت دیگر نویسنده هیچ یک از کلمات متن را بدون دلیل بکار نبرده است. در مرحله تجزیه با مطالعه دقیق هر عبارت، کوتاهترین جمله یا عبارتی که دارای مفهوم باشد را مجزا می‌نماییم. به عبارتی ملاک ما در تجزیه، این تعریف است «کوچکترین عبارتی که رساننده یک معنی و مفهوم عینی و روشن، براساس عنوان اصلی بحث باشد را ملاک تجزیه گویند».

نکته مهمی که باید در اینجا متذکر شویم آنست که این معنی و مفهوم باید کاملاً روشن و عینی باشد. بگونه‌ای که هر خواننده‌ای با مشاهده آن، همان مفهوم را دریانت نماید که دیگران نیز به آن رسیده‌اند. رعایت این ملاک سبب خواهد شد تا تمامی محققین با مضامین و تجزیه هر مضرب به یک تفاهم کلی برسند. یعنی اتفاق نظر در تجزیه عبارات در بین خوانندگان آن مضرب وجود داشته باشد.

تجزیه نباید بگونه‌ای باشد که هر خواننده‌ای به زعم خود از آن یک برداشت شخصی نماید و یا اینکه عبارت بگونه‌ای باشد که چند پیام را با خود به همراه داشته باشد و در نتیجه هر خواننده یکی از آن پیامها را منظور نظر خویش قرار دهد. لذا به همین دلیل هر عبارت باید فقط یک پیام را داشته باشد.

برای آشنایی بیشتر خوانندگان با این روش به تجزیه پاراگراف زیر می‌پردازیم.

«در بحث قبل گفتیم که علم کلام، یک علم مصرف‌کننده است (ما در یک تقسیم بندی کلی، علوم را به دو دسته «تولیدکننده» و «مصرف‌کننده» تقسیم می‌کنیم)»<sup>۱۲</sup>. علوم تولیدکننده، علوم هستند که جنبه تئوریک دارند و قانون سازند (مثل علم فیزیک، ریاضی، شیمی، و یا فلسفه. اینها علوم تئوریک و تولیدکننده هستند)<sup>۱۴</sup>. (علوم مصرف‌کننده، علوم هستند که تئوریهای تولید شده در علوم تولیدکننده را دربر می‌گیرند و مورد استفاده قرار می‌دهند)<sup>۱۵</sup>. (از نمونه‌های بارز علوم مصرف‌کننده علم طب است)<sup>۱۶</sup> (علوم مصرف‌کننده نوعاً آمیزه‌ای از معرفت و مهارتند)<sup>۱۷</sup>.\*

# پاراگراف دوم، رصفحه ۲۰ کتاب فیض و بسط تئوریک شریعت نوشته آقای دکتر عبدنحیه سروش

عبارت فوق به ۷ قسمت تقسیم گردیده است که هر کدام با شماره‌ای در کنار پرانتز مجزا شده‌است و همان‌طور که از عبارات تجزیه شده فوق برمی‌آید کار تجزیه از وحدت به کثرت رساندن موضوع می‌باشد. زیرا یک موضوع واحد از مجموعه کثرات تشکیل یافته است که ما در اینجا قصد دستیابی به کثرات آن موضوع را داریم.

#### ۴-۱-۱- کدگذاری عبارات تجزیه شده

همانگونه که در پراگراف فوق مشاهده می‌شود باید هر عبارت، پس از تجزیه بگونه‌ای مشخص و متمایز از عبارات دیگر شود. بدین منظور، تمام عبارت مشخص شده را در داخل یک پرانتز قرار می‌دهیم و در انتهای پرانتز عدد یک را می‌نویسیم و بعد از آن، عبارت دوم را برای تجزیه مشخص می‌نماییم. این عبارت را همانند عبارت قبل در داخل پرانتز گذارده و در انتهای آن شماره دو را می‌نویسیم. همچنین عبارت سوم بعد از قرار گرفتن در داخل پرانتز، شماره ۳ را بر آن می‌نویسیم و به همین ترتیب تا پایان متن این کار را ادامه خواهد یافت.

#### ۵-۱-۱- فیش برداری

بعد از تجزیه و کدگذاری، مطلب مربوط به هر پرانتز برای ما به عنوان محتویات یک فیش، تلقی می‌گردد. لذا مطلب مشخص شده در داخل هر پرانتز را بر روی برگه فیش، عیناً منتقل می‌نماییم. بعد شماره مختص هر تجزیه را در قسمت تعیین شده در بالای برگه فیش می‌نویسیم و در صورتی که از برگه‌های مخصوص فیش برداری استفاده ننماییم، شماره را در بالای برگه و در سمت چپ آن می‌نویسیم. همانند شکل زیر:

۱	→ شماره فیش
"مصرف کننده بودن علم کلام"	→ عنوان فیش
	→ متن فیش

(در بحث قبل گفتیم که) علم کلام، یک علم مصرف کننده است.

همان‌طور که در فیش شماره (۱) ملاحظه می‌شود عبارت (در بحث قبل گفتیم که) در داخل پرانتز نوشته شده است که بیانگر جمله معترضه و یا عبارتی که جزء اصلی متن فیش نمی‌باشد و گاهی نیز ممکن است متن فیش بگونه‌ای متصل به فیش قبلی باشد که برای رساتر شدن فیش متن قبلی را بصورت مجمل و یا کلمه‌ای که بیانگر عبارت قبل باشد را داخل پرانتز می‌آوریم.

#### ۶-۱-۱- عنوان‌گذاری فیشها

پس از آنکه عبارات تجزیه شده داخل پرانتزها بر روی برگه‌های فیش انتقال یافت، یکبار دیگر، بدقت متن هر فیش را مرور می‌نماییم. سپس با توجه به متن هر فیش که بیانگر یک مفهوم و مضمون خاص است، کوتاهترین عنوانی که بیانگر آن مفهوم و مضمون باشد را انتخاب و در قسمت بالا و وسط برگه فیش می‌نویسیم. مانند نمونه فیش شماره ۱ که در بالای صفحه آمده است.

نکته مهمی که لازم است در اینجا حتماً به آن اشاره شود اینست که عنوان فیشها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و از اینجا به بعد ادامه کار این روش بر مبنای این عناوین پی‌ریزی می‌گردد. لذا در انتخاب عناوین باید نهایت دقت و توجه و صداقت صورت

پذیرد.

عناوین فیشها باید عناوینی عینی و برگرفته از متن فیش باشد و حتی کلماتی که در عناوین استفاده می‌شود تا حد ممکن برگرفته شده از متن فیشها باشد. در غیر اینصورت در مراحل بعدی از جمله دسته‌بندی عناوین با مشکل جدی مواجه و بعضاً قادر به دسته‌بندی و نتیجه‌گیری از فیشها نخواهیم شد. برای روشن‌تر شدن این موضوع عناوین تهیه شده از متن پیرگراف مذکور را در ذیل می‌آوریم.

۱- مصرف‌کننده بودن علم کلام.

۲- تقسیم‌بندی علوم به «تولیدکننده» و «مصرف‌کننده».

۳- تئوریک و قانون‌ساز بودن ویژگیهای علوم تولیدکننده.

۴- فیزیک، ریاضی، شیمی و فلسفه بعنوان مثالهایی برای علوم تولیدکننده.

۵- مصرف‌تئوریهای تولید شده توسط علوم مصرف‌کننده.

۶- علم طب نمونه‌ای بارز از علوم مصرف‌کننده.

۷- علوم مصرف‌کننده آمیزه‌ای از مصرف و مهارت.

#### ۷-۱-۱- تهیه لیست مادر (لیست عناوین)

بعد از کار فیش برداری و عنوان‌گذاری تمامی متن مورد مطالعه، فیشها را بترتیب شماره از یک تا آخر منظم می‌نماییم. سپس لیستی از عناوین فیشها بر روی برگه کاغذ می‌نویسیم.

این لیست حاوی عناوین تمامی فیشها، از یک تا آخرین فیش می‌باشد. از این مرحله به بعد به وجود فیشها نیازی نداریم و آنچه که بعنوان مواد اولیه کار، با روش جاری

محسوب می‌شود همین "لیست مادر" یا "لیست عناوین" است. این لیست دربر دارنده خلاصه تمام متن مورد مطالعه است که در عبارات کوتاه خلاصه گردیده است. مانند شکل زیر

لیست عناوین یا لیست مادر

- ۱- مصرف کننده بودن علم کلام
- ۲- تقسیم بندی علوم به (تولید کننده) و (مصرف کننده)
- ۳- تئوریک و قانون ساز بودن ویژگیهای علوم تولید کننده
- ۴- فیزیک، ریاضی، شیمی و فلسفه بعنوان مثالهایی برای علوم تولید کننده
- ۵- مصرف تئوریهای تولید شده توسط علوم مصرف کننده
- ۶- علم طب نمونه‌ای بارز از علوم مصرف کننده
- ۷- علوم مصرف کننده آمیزه‌ای از معرفت و مهارت
- ۸- ...
- ۹- ...
- ۱۰- ...

۸-۱-۱- دسته‌بندی عناوین

بعد از تهیه لیست مادر و مطالعه دقیق آن، عناوین را براساس مضامین آنها ابتدا هر چند عنوانی که تحت یک موضوع قرار می‌گیرند را مجزا نموده و عنوانی متناسب برای آنها تعیین می‌نماییم و اینکار را ادامه داده تا تمامی عناوین تحت این دسته‌بندی قرار گیرند. به

عنوان مثال اگر شماره لیست مادر ۱۰۰ باشد و به طور متوسط، هر چهار یا پنج فیش، تحت یک عنوان قرار گیرند، بعد از این مرحله ما حدود ۲۰ تا ۲۵ عنوان جدید خواهیم داشت که این عناوین فشرده‌ای از صد عنوان لیست مادر است.

در مرحله بعد باز هم همانند مرحله قبل هر چند عنوان جدید فوق را تحت یک عنوان کلی‌تر می‌آوریم و اینکار آنقدر ادامه می‌یابد تا نهایتاً به یک عنوان برسیم. پس بطور خلاصه مجموعه عناوین لیست مادر، به یک عنوان شامل و کلی ختم می‌گردد.

#### ۹-۱-۱- عنوان اصلی موضوع مورد مطالعه

همچنانکه تا اینجای بحث مشخص شد، بعد از پشت سر نهادن مراحل قبلی نهایتاً به موضوع واحدی که محوری‌ترین و اصلی‌ترین موضوع متن مورد مطالعه می‌باشد، بدست می‌آید. این عنوان کلی عنوانی است شامل و دربرگیرنده تمامی عناوین فیشها. این عنوان کلی همان غرض اصلی نویسنده است که برای رسیدن به آن اقدام به نوشتن متن مورد مطالعه نموده است.

نکته مهم در اینجا آنست که این عنوان مبنای بحث را تعیین می‌کند. حال باید دید آیا نویسنده بر این مبنا هماهنگ و یکنواخت مطالب را عنوان نموده است یا برای رسیدن به این مبنا لاجرم دچار تناقض‌گویی شده است. غرض ما تا اینجا رسیدن به این عنوان کلی بوده است، اما تجزیه و تحلیل و بررسی آن در فصل دوم این نوشتار انجام خواهد شد.

#### ۲-۱- نقد نظم مطالب

##### ۱-۲-۱- نقد نظم و هدف از آن



بعد از آنکه عنوان اصلی بحث مشخص گردید. اکنون وارد مرحله دیگری از روش می‌گردیم که آن عبارتست از نقد نظم است. برای روشن شدن مطلب ابتدا به بررسی موضوع می‌پردازیم که نقد نظم چیست؟

هرگاه شما نوشته‌ای را مطالعه و نظرات خود را از آن نوشته اعم از جهت تأیید یا رد بیان می‌درید، اظهار نظرهای شما نسبت به آن مطلب را نقد آن مطلب می‌نامند اما اگر شما نوشته‌ای را بخواهید صرفاً از نظر نظم‌دهی مطلب مورد بررسی و اظهار نظر قرار دهید بدون آنکه به محتوای آن بپردازید، به آن "نقد نظم" گفته می‌شود. هدف ما در این قسمت از عنوان کردن این مطلب، آنست که بعد از مشخص شدن عنوان اصلی بحث یا هدف نویسنده از نگارش موضوع، باید ببینیم که برای دستیابی به آن هدف، مطالب موجود در متن مورد بررسی، چگونه باید ساماندهی شود. یعنی آیا ما نیازمند به نظم جدیدی به منظور رسیدن به مقصود ذکر شده هستیم یا خیر.

در این قسمت می‌خواهیم استدلالی را که در پس این روش وجود دارد، بیان نماییم. در هر نتیجه‌گیری از اطلاعات دو عامل مؤثر و تعیین‌کننده وجود دارد: ۱- مواد یا اطلاعات اولیه ۲- روش جمع‌بندی آن مواد یا اطلاعات اولیه. و ما باید در تمام نتیجه‌گیری‌های خود از تأثیر این دو عامل غافل نباشیم.

۱- مواد عبارتند از کلیه یافته‌های اولیه که برای مطالعه یک موضوع یا یک جامعه یا هر متن مورد مطالعه مورد استفاده قرار می‌گیرد که از طریق شیوه‌های خاص باید به مواد اولیه صحیحی دست یابیم. البته ذکر شیوه‌های دستیابی به مواد و اطلاعات اولیه در این قسمت، مورد بحث ما نیست. بلکه ما در اینجا برای سرعت و سهولت کار، آن مواد را صحیح فرض نموده و به ادامه کار می‌پردازیم.

۲- روش جمع‌بندی اطلاعات: روش جمع‌بندی اطلاعات یکی از ارکان مهم نتایج کارشناسی و برنامه‌ریزی برای یک سازمان یا جامعه است. برای روشن‌تر شدن اهمیت روش به ذکر مثالی می‌پردازیم: فرض کنید که ماسه عدد ۱۳،۴۲ و ۱۲۴ را می‌خواهیم جمع برنیم. واضح است که ما باید با روش جمع‌زدن آشنا باشیم. در مورد مواد از اینکه هر یک از عدد فوق آیا صحیح است یا خیر و اینکه اعداد مذکور لزوماً باید همین اعداد باشند یا نه. بحث در مواد است که در این قسمت مورد نظر ما نیست و ما فرض را بر آن قرار دادیم که اعداد حاصله صحیح است. اما در مورد روش جمع‌بندی می‌توان آنرا

۴۲	و یا اینکه	۴۲	
۱۳		۱۳	بصورت
+۱۲۴		+۱۲۴	
۱۷۹		۶۷۴	

نوشت. اگر کمی دقت گردد، متوجه می‌شویم با موارد مشابه می‌توان با روش جمع‌بندی‌های متفاوت به نتایج مختلفی دست یافت که در میان کلیه نتایج، فقط یکی از آنها صحیح و بقیه جوابها غلط است.

و یا مثال دیگر اینکه از مجموع چند خبر (با فرض آن که اصل اخبار صحیح‌اند) که به رادیو B.B.C و رادیو صدای جمهوری اسلامی رسیده است. علی‌رغم واحد بودن اخبار، از جمع‌بندی آنها دو نتیجه کاملاً متفاوت و متناقض از همدیگر حاصل می‌شود که ممکن یکی حوادث اتفاقیه را مثبت و دیگر منفی ارزیابی نماید و یا بالعکس. این امر ناشی از روش جمع‌بندی مواد و اطلاعات حاصله است. همانند دو جمع از سه عدد فوق که به دو نتیجه‌گیری کاملاً متفاوت از هم رسیده‌اند.

اکنون که با استفاده از مثالهای فوق، تا حدی اهمیت روش مشخص گردید و ما

می‌خواهیم بررسی نمائیم که برای رسیدن به یک عنوان کلی ممکن است مطالب با دو یا چند روش جمع‌بندی شوند که مسلماً فقط یکی از آن چند روش صحیح خواهد بود و ما در اینجا می‌خواهیم بگوئیم فقط با یک روش صحیح می‌توان به جمع‌بندی مطالب پرداخت و اگر ما در نقد نظم دریابیم که نظم دهی مطالب صحیح نیست، می‌توانیم به نویسنده بگوئیم شما باید برای رسیدن به این مقصود با استفاده از همین مواد نظم‌دهی دیگری بر مطالب خود می‌بایست بدهید. پس روش جمع‌بندی اطلاعات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

### ۲-۲-۱- روش نظم‌دهی مجدد مطالب

اکنون که تا حدی به اهمیت روش پی‌بردیم، اینک به شیوه‌های نقد نظم مطالب می‌پردازیم. بدین منظور از عنوان کلی بحث شروع می‌نمائیم.

باتوجه به عنوان اصلی موضوع و عناوین بدست آمده از فیشها با در نظر گرفتن مفهوم و مضمون مطالب، ممکن است ترتیب قرارگیری عناوین فیشها به لحاظ محتوایی، ترتیب مناسبی نداشته نباشد یا ارتباط منطقی و مفهومی بین عناوین فیشها نباشد. در این حالت ضروری است که بمنظور ایجاد ارتباط منطقی بین عناوین ترتیب قرارگیری فیشها را تغییر داده و با جابجایی آنها نظم جدیدی به آنها بدهیم. مانند آنکه بسیار دیده شده، نویسنده در مورد موضوعی خاص توضیح داده و بعد از آن وارد موضوعی دیگر شده است. اما مجدداً به موضوع اول برگشته و بدان پرداخته است. ما در نقد نظم بر اساس، نظم دهی جدید، موضوعاتی که تکراری بوده‌اند را در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم.

از این مراحل و نظم دهی جدید همانند قبل از بند ۸-۱-۱ به بعد را تکرار می‌نماییم تا مجدداً به عنوان اصلی و شامل بحث دست یابیم. این اقدام مبنا و پایه‌ای می‌شود برای

بررسی و تحلیل محتوایی موضوع مورد بحث که در این مورد در فصل بعدی توضیح داده خواهد شد.

البته باید به این موضوع اشاره شود که نظم‌دهی جدید، کار نسبتاً دشواری است و بعضاً نظم جدیدی به مطالب داده می‌شود ولی مجدداً آن را تغییر و نظم دیگری به آن می‌دهیم. این عمل ممکن است چندین بار تکرار شود که مستلزم دقت و حوصله زیادی است تا مطالب نظم مجدد خود را باز یابند.

## فصل دوم

نقض مطالب و

ارائه طرح جدید



## فهرست مطالب

## ۱-۲- نقض مطالب

۱-۲-۱- یافتن و استخراج مثال‌های استدلالی

۲-۱-۲- نقض مثالها

۳-۱-۲- یافتن استدلال‌های کلی بحث و نقض آنها

۴-۱-۲- نقض مبانی بحث

## ۲-۲- ارائه طرح جدید





## ۱-۲- نقض مطالب

بعد از پشت سر گذاشتن فصل اول و دستیابی به عنوان اصلی موضوع که همان غرض اصلی نویسنده است اکنون به مرحله دیگری از این روش می‌رسیم. نقض مطالب عبارتست از بررسی متن، توأم با نگرشی انتقادی که نهایتاً باید به جایی ختم شود که نقاط قوت بحث تأیید و برجسته شده و نقاط ضعف یا موارد متناقض و مواردی که ذمه استدلال منطقی و علمی است مشخص و معلوم گردد.

بعد از آنکه ما به مجموعه متن مورد مطالعه، اشرافیت پیدا کردیم طبیعی است بعضی از مطالب با مبانی علمی و منطقی مطابقت داشته و مورد تأیید است که باید در حین نقض حتماً این موارد مشخص و به آنها اشاره گردد و بخشی دیگر از مطالب با اصول علمی و منطقی هماهنگ نبوده و یا دارای نقاط ضعفی است که از دید نویسنده مخفی مانده است و ما موظفیم آنها را بوضوح استخراج و به یک یک آنها بپردازیم. روند روش حاضر برای نقض مطالب بدین صورت است که ابتدا به مثالهای مطرح شده از سوی نویسنده اشاره نموده و خلاصه‌ای از آن مثالها را می‌آوریم و پس از آن خلاصه استدلالی که نویسنده براساس آن به ذکر مثال پرداخته است را می‌آوریم و در مرحله آخر به نقض آن استدالات می‌پردازیم.

## ۱-۱-۲- یافتن و استخراج مثالهای استدلالی

از آنجائیکه استدلال تمثیلی یکی از شیوه‌های فهم مطلب است، غالباً نویسندگان برای انتقال نظرات خویش از این روش سود می‌جویند و ما نیز ضمن تأیید این روش سعی بر آن داریم تا مثالهایی را که نویسنده در راستای انتقال مفاهیم خویش بکار گرفته است را

مشخص و خلاصه‌ای از آنها را به منظور آشنایی خواننده با انواع مثالها بیاوریم. همانطور که بیان شد قطعاً در پس این مثالها، استدلالی نهفته است که به ذکر مثال موضوعیت بخشیده است. اکنون با توجه به بند فوق، استدلال مطرح شده در صورت صحت تأیید می‌گردد و در صورت عدم صحت باید استدلالها بطور خلاصه توأم با مفهوم کلی باید ذکر شود. اینکار باید بگونه‌ای صورت گیرد که وجود آن مثال را توجیه نماید. به این ترتیب چون مثالها و نمونه‌ها، ساده‌ترین راه انتقال مطالب هستند ما بحث را یکبار به همراه نمونه‌ها و مثالها، مطالعه می‌نماییم تا به معنای اصلی بحث که نویسنده برای فهماندن آن از مثالها استفاده کرده است دست یابیم. زیرا نویسنده با استناد به آن مثالها مطالب خویش را بیان داشته است. اینکار به منظور دستیابی به استدلالهای بکار رفته در متن انجام می‌شود. به عنوان مثال نویسنده کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت در درس اول برای بیان ضرورت کلام جدید به ذکر دو مثال متناسب پرداخته است که ما در بخش بعد به آن مثالها اشاره می‌نماییم.

### ۲-۱-۲- نقض مثالها

همچنانکه اشاره شد مثالها محکمترین ابزار انتقال مفهومی که نویسنده در پی آن بوده است می‌باشند. اگر مثالها متناسب با مفهوم و در عین حال با استدلال صحیحی مطرح شده باشند، قطعاً مورد تأیید است و نیازی به نقض آنها نیست. ولی در صورتیکه مثالها قابل نقض باشند، وظیفه عمده ما در این بحث نقض آن مثالهاست.

اگر نویسنده بطور مفصل به مثالها پرداخته باشد ما نیز باید آنرا با شرح و بسط و در حد کفایت به بحث در مورد مثالها پردازیم و اگر مثالها، بالا اشاره ذکر شده است، ما نیز در

حد اشاره به آنها می‌پردازیم، چراکه ممکن است نویسنده در مباحث بعد در مورد مثالهای ذکر شده که مختصر آن در اینجا آمده است در فصول بعدی به تفصیل سخن گفته باشد. ما در نقض مثالها براساس استدلالی محکم، باید بدنبال مثالهایی باشیم که در پاسخ به مثالهای ذکر شده بتواند در انتقال مطلب مورد نظر ما مفید و مثمر ثمر باشد.

### ۳-۱-۲- یافتن استدلالهای کلی بحث و نقض آنها

در این قسمت علاوه بر مثالها و استدلالات مربوطه نویسنده برای رسیدن به غرض اصلی خود که عنوان موضوع است به استدلالهای مختلفی استناد نموده است که این استدلالها می‌بایست مورد نقد و بررسی قرار گیرد و در صورتی که نیاز به نقض آنها باشد باید بسیار دقیق و موشکافانه به ذکر این استدلالات پرداخته و حتی الامکان از عین عبارات ذکر شده نویسنده در این قسمت استفاده شود. بعنوان مثال در درس اول کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت که غرض نویسنده «ضرورت توسعه مفهوم علم کلام بوسیله توسعه ابزار» است، که از استدلالاتی در زمینه‌های زیر استفاده نموده است:

«بلاموضوع بودن علم کلام و تفاوت گوهری کلام و فلسفه» و «اختلافات متکلم و فیلسوف در تعیین مصداق» و «رشد علم کلام پا به پای جمیع معارف بشری» و شریعت ثابت ولی فهم از آن متغیر».

پس از آنکه استدلالات فوق مشخص شد، اکنون باید به بحث در مورد آنها پرداخته و مشخص نماییم که آیا استدلالات نویسنده در راستای موضوع اصلی صحیح بوده است و آیا اینگونه استدلال ما را به هدف نویسنده (عنوان اصلی موضوع) خواهد رساند و...

نتایجی که از این قسمت حاصل می‌شود از عمده‌ترین قسمتهای روش ما می‌باشد که

باید براساس معیارهای عینی و واقعی صورت پذیرد. جهت آشنایی بیشتر در این قسمت از روش. به نقد و بررسی پنج درس اول کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت که توسط نویسندگان تهیه شده است مراجعه شود.

#### ۴-۱-۲- نقض مبانی بحث

در این قسمت ما در پی یافتن مبنا و پایه‌ای که نویسنده، تمامی استدلال‌ات و نوشته‌های خود را براساس آن قرار داده است هستیم. این قسمت از بحث به فوندانسیون ساختمانی شبیه است که تمام ساختمان، بر روی آن نهاده شده است ولی با نگاه سطحی و ظاهری قابل مشاهده نیست.

مبانی بحث‌های علمی همانند پایه‌های ساختمانی است که در میان شاخ و برگ‌های

نمونه‌ها، مثالها و استدلال‌ات، آنچنان پنهان است که یافتن آنها کار آسانی نیست. برای روشن شدن موضوع به متدلوژی تحقیقات علمی دانشگاهها و محافل علمی اشاره می‌گردد. در این بحث که با نگاهی سطحی و حتی عمیق نمی‌توان به مبانی متدلوژی علمی موجود پی برد. در صورتی که این متدلوژی بر مبنای حس و تجربه و نگرشهای مادی بنا شده و تعمق هرچه بیشتر در آن، ما را به سوی تفکرات مادی بیشتر خواهد کشاند. در صورتی که بسیاری از محققین الهی و اسلامی که دیدگاه آنها قطعاً با دیدگاههای مادی در تعارض بوده و منطقاً آن دیدگاه مادی را رد می‌کنند، اما در متدلوژی علمی از این موضوع غافل بوده و خود به عنوان یک محقق که با بهره‌گیری از این متدلوژی به نتایج حاصله استناد می‌نمایند که آنان دقیقاً در راستای تفکر مادی قدم برمی‌دارد که خود بی‌توجه به آن هستند.

ما در این قسمت از نوشتار در پی یافتن مبانی و ریشه‌های اصلی بحث هستیم تا با

تعمق در آن دریابیم که بعد از تمامی استدلال‌ات و مطالب ذکر شده، پایه‌های اصلی مشخص و معلوم شود که این همان مبنای اصلی بحث است.

## ۲-۲- ارائه طرح جدید

بعد از یافتن مبنای اصلی بحث بک وظیفه دست که با ارائه طرح و نظریه جدید که در ری هماهنگی و انسجام درونی بوده، بگونه‌ای که منزلت و جایگاه مواد بحث در درون مجموعه مشخص و سهم تأثیر هر یک از آنها معلوم و ارتباط آنها با مجموعه‌های بیرونی خود نیز تعیین گردد و در نهایت هماهنگ با هدف نظام کلی خلقت که همانا پرستش و عبودیت حضرت باریتعالی است ما را رهنمون سازد.



## بخش دوم

# نگرشی تحلیلی بر مبحث کلام جدید

از درس اول کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت

نوشته دکتر عبدالکریم سروش





## فهرست تفصیلی مطالب

## فصل اول

## ۱- روش تحلیل

۱-۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث

۱-۱-۱- آشنایی اجمالی با موضوع

۱-۱-۲- مرحله تجزیه و کدگذاری

۱-۱-۳- فیش برداری

۱-۱-۴- عنوان گذاری فیشها

۱-۱-۵- تهیه لیست عناوین ( لیست مادر)

۱-۱-۶- دسته بندی عناوین

۱-۲- نقد نظم مطالب

۱-۲-۱- اهمیت روش

۱-۲-۲- جمع بندی مطالب

۱-۳- نقض مطالب

## فصل دوم

## ۲- نقد نظم مطالب

۲-۱- عنوان اصلی موضوع مورد مطالعه

۱-۱-۲- مفهوم علم کلام

۲-۱-۲- ضرورت و توسعه مفهوم علم کلام

۳-۱-۲- توسعه مفهوم علم کلام به تبع توسعه ابزار

۱-۳-۱-۲- ابزار جدید به تبع شبهات جدید

۲-۳-۱-۲- تفاوت کلام و فلسفه از نظر ابزاری

۴-۱-۲- بلاموضوع بودن علم کلام

فصل سوم

۳- نقض مطالب

۱-۳- اشاره‌ای کوتاه به علم کلام

۲-۳- نقض مثالها

۱-۲-۳- مثال «برهان نظم»

۲-۲-۳- مثال «مسئله زن»

۳-۳- نقض استدلالها

۱-۳-۳- توسعه علم کلام پا به پای معارف بشری

۲-۳-۳- ابزار علم کلام و ملاک صحت آن

۳-۳-۳- بلاموضوع بودن علم کلام

۴-۳-۳- غرض علم کلام تخاطب و تفاهم

۵-۳-۳- روند نسبت دادن قول به ناقل

۱-۵-۳-۳- سند

۲-۵-۳-۳- استناد

۳-۵-۳-۳- اسناد

۶-۳-۳- شرایط، تعیین کننده نیازها

۷-۳-۳- عینی بودن حق و باطل و معیار صحت

۱-۳-۳-۳- کلام وحی بهترین معیار صحت



## فصل اول

# روش تحلیلی



## فهرست مطالب

۱-۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث

۱-۱-۱- آشنایی حسنی با موضوع

۱-۱-۲- مرحله تجزیه و گذرانداری

۱-۱-۳- فیش برداری

۱-۱-۴- عنوان گذاری فیشها

۱-۱-۵- تهیه لیست عناوین ( لیست مادر)

۱-۱-۶- دسته بندی عناوین

۱-۲- نقد نظم مطالب

۱-۲-۱- اهمیت روش

۱-۲-۲- جمع بندی مطالب

۱-۳- نقض مطالب





## ۱-۱- روش دستیابی به مفهوم اصلی بحث

تاکنون روشهای گوناگونی برای تحلیل مطالب ارائه شده است ولی روش حاضر، متفاوت از دیگر روشهاست. در این روش بنا است که با حفظ صداقت و امانت داری در نقل آراء نویسندگان ابتدا به بیان نظرات ایشان پرداخته و بعد از مطالعه دقیق آن در پی یافتن محوری ترین بحثی که نویسنده در پی آن بوده است برآیم. برای رسیدن به این منظور باید از روشی قاعده مند سود جست که با استفاده از آن روش بتوان تمامی منابع و مآخذ علمی را مورد نقد و بررسی قرار داد. در این نقد و بررسی، با طی مراحل به مبانی و ریشه های موضوع دست یافته و سپس به بحث و گفتگو در آن زمینه پرداخته میشود.

ما در اینجا به فشرده ای از روش اشاره نموده و برای توضیحات بیشتر، شما خواننده محترم را به نوشتاری تحت عنوان « روشی در تحلیل مباحث علمی » ارجاع می دهیم و برای آشنایی با مبانی و ریشه های اقتباس این روش، می توان به آثار و نشریات فرهنگستان علوم اسلامی قم مراجعه نمود.

برای استفاده از این روش، ابتدا باید به مفهوم اصلی بحث دست یابیم که این همان محور اصلی است و بقیه مطالب حول این محور، نگاشته شده اند. برای دستیابی به محور اصلی درس باید به موارد زیر توجه شود.

## ۱-۱-۱- آشنایی اجمالی با موضوع

۱- توصیه می گردد که مطلب مورد نقد و بررسی در هر زمینه ای که باشد، ابتدا، تعاریف اولیه آن علم را باید فراگرفت و بعد از آشنایی اجمالی آن به مطالعه دقیق موضوع پرداخت.

## ۲-۱-۱- مرحله تجزیه و کدگذاری

در این مرحله، باید با مطالعه متن، کوتاهترین عباراتی که حاوی پیامی براساس موضوع اصلی مورد بحث باشد را متمایز نموده و آن را در داخل پرانتز قرارداد. در اینجا باید به این نکته توجه کافی شود که هر عبارت فقط دارای یک مفهوم و یا پیام باشد. تأکید ما بر آن است که این تجزیه‌ها نباید عینی باشد یعنی اگر هر کس دیگر که بخواهد آن متن را تجزیه نماید، دقیقاً همان عباراتی را که ما تجزیه نموده‌ایم، او نیز باید هم عقیده باشد. بعد از تجزیه عبارات و متمایز کردن آنها، باید هر تجزیه را کدگذاری نمائیم. این امر موجب تسهیل در مراحل بعدی کار می‌شود.

## ۳-۱-۱- فیش برداری

هر یک از عبارات تجزیه شده را به فیشی مجزا منتقل می‌نماییم و کد یا شماره‌های انتخاب شده را بر روی فیش می‌آوریم. همانطور که گفته شد مضمون هر فیش باید فقط حاوی یک مفهوم باشد.

## ۴-۱-۱- عنوان‌گذاری فیشها

بعد از تهیه فیشها و شماره‌گذاری آنها باید اقدام به عنوان‌گذاری هر فیش نماییم. عنوان یادداشت شده در فیش را باید در یک مطلب کوتاه جای داد. بدین ترتیب به تعداد فیشها، عنوان برای آنها مشخص شده که این عنوان در بالای هر فیش نوشته می‌شود.

## ۵-۱-۱- تهیه لیست عناوین (لیست مادر)

در این مرحله به ترتیب عناوین فیشها را از ابتدا تا پایان می‌آوریم. اهمیت این لیست

آنست که با نگاهی اجمالی به عناوین فیشها، می توان دریافت که تمامی متن مورد مطالعه، تحت چه عناوینی نگاشته شده است. از این مرحله به بعد، این لیست بعنوان مبنا قرار می گیرد.

#### ۶-۱-۱ - دسته بندی عناوین

با استفاده از لیست عناوین، شروع به دسته بندی عناوین آنها براساس موضوعات مطرح شده در آن، می نمایم. یعنی هرچند موضوع، تحت یک عنوان کلی تر قرار می گیرد. بدین ترتیب با یکبار دسته بندی عناوین، یک مجموعه فیش مثلاً صدتایی، حدوداً به یک لیست بیست تایی، تبدیل می شود.

در مرحله دوم نیز اینکار را ادامه می دهیم و آن بیست عنوان را، تحت چند عنوان کلی تر و شاملتر قرار می دهیم. که این بار یک مجموعه بیست تایی به مجموعه چهار یا پنج تایی تبدیل می شود.

عناوین بدست آمده، تحت یک عنوان کلی که آن را «عنوان اصلی موضوع» یا «محوری ترین بحث متن» می نامیم، در مرحله آخر قرار می گیرد.

#### ۲-۱ - نقد نظم مطالب

اکنون که به عنوان اصلی، موضوع رسیدیم، مشخص می شود که هدف نویسنده از نگارش این متن، پرداختن به چه موضوع اصلی بوده است. در این مرحله ما می خواهیم بدانیم که آیا نویسنده کتاب، با نظم دهی مطالب خود که غرض فوق را دنبال می کرده، آیا

موفق بوده است یا خیر. به عبارت دیگر آیا برای دست یابی به این عنوان، مطالب باید همان گونه کنار هم چیده شوند که نویسنده به آن پرداخته است. یا برای رسیدن به آن منظور باید مقدمات دیگری چیده شود تا غرض یعنی رسیدن به عنوان اصلی حاصل گردد.

### ۱-۲-۱- اهمیت روش

جانارد که اینجا در مورد تأثیر روش بیشتری اشاره‌ای نمائیم. روش جمع بندی مطالب از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چراکه حتی در صورت صحت اطلاعات. اگر نتوانیم آنها را به شیوه‌ای صحیح، جمع بندی نمائیم، قطعاً در نتیجه گیری نیز، با اشتباه مواجه خواهیم شد. و مانند، جمع چند عدد که ممکن است، هر کدام بیانگر. اطلاع صحیحی از یک مقوله باشند که باید ما آنها را جمع بزنیم. ممکن است به چند صورت بتوان آنها را جمع نمود، ولی قطعاً ما در پایان. فقط، یک جواب صحیح خواهیم داشت و هر فرد با هر روشی که آن را جمع بندی نماید. در پایان باید به جواب مشابه برسد و این توجیه پذیرفته نیست. که علت رسیدن من به جواب خاص، این بوده است که من از فلان روش استفاده کرده‌ام. پس روشها زیادند ولی هدف، دستیابی به روش صحیح است. در روش حاضر بناداریم. روش صحیح را در ارائه جمع بندی مطالب علمی بیان نمائیم.

### ۱-۲-۲- جمع بندی مطالب

در این قسمت بناداریم با جمع بندی مطالب تحت عنوان اصلی بدست آمده. به بالا و پایین نمودن عناوین پردازیم. اینکار مشخص می نماید که برای رسیدن به آن عنوان،

کدام مطالب از درجه اهمیت کمتر و کدام مطالب از درجه اهمیت بیشتر برخوردارند. مثلاً در نقد و بررسی کتاب حاضر در تفسیر و تأخر دادن به مطالب، ممکن است در پایان به نتایج دیگری برسیم.

بعد از دسته بندی مطالب نقد و نظم که راجع به نظم درونی یک درس است و همچنین بعد از اینکه در مورد پنج درس نیز همین کار را تکرار کردیم، حالا نسبت به تفسیر و تأخر پنج درس و نظم آنها به صورت قاعده مند می پردازیم. یعنی همین روش را در سطح کلام، نسبت به پنج درس انجام می دهیم.

احتمال دارد، دروس جلسه سه و چهار تبدیل به درس اول شود و درس دوم سر جای خودش باشد و جلسه اول هم ضمیمه درس شود.

در یک نظم دهی جدید در سطح بعد نسبت به نظم پنج درس اولیه و سه فصل قبض و بسط تئوریک شریعت و سه فصل موانع فهم تئوری قبض و بسط و در نهایی ترین سطح با همین روش به بررسی نظم سه محور اصلی فوق می پردازیم. احتمال دارد که پنج درس اول سر جای خود باشد و موانع فهم بدنبال آن مطرح شود و سپس فصول قبض و بسط قرار بگیرد. کما اینکه که در مقدمه، آقای دکتر سروش برای القای مطلب و مقاصدشان همین نظم منطقی را سفارش می کند. اما لازم است، این احتمال نیز، قاعده مند انجام بگیرد که گزارش آن خواهد آمد.

### ۳-۱- نقض مطالب

بعد از پشت سر گذاشتن مراحل قبلی، در اینجا بدنبال آن هستیم که آیا اساساً این عنوان به شیوه‌ای که نویسنده استدلال نموده است، شیوه‌ای صحیح و منطقی است؟ آیا

بحث برگرفته از مبنای واقعی است؟ لازمه این قسمت آنست که در این مورد بحث و سپس به نقض استدلالهای موجود پردازیم. برای این منظور، مراحل زیر را طی می‌نماییم.

الف) اگر نویسنده از استدلال تمثیلی استفاده نموده است ابتدا آنها را مشخص می‌نماییم. و خلاصه‌ای از آن را در متن تحلیل شده آورده و آن را نقض می‌کنیم.

نگاه به شخص استدلالی که در متن آمده می‌پردازیم.

در مرحله بعد با یافتن ریشه و مبنای بحث سعی می‌کنیم آن را با دلایل مستدل و منطقی نقض نماییم.

ب - در پایان به ارائه طرح جدید که واجد تمامی معیارهای یک طرح جامع باشد می‌پردازیم.

## فصل دوم

### نقد نظم مطالب





## فهرست مطالب

۲-۱- عنوان اصلی موضوع مورد مطالعه

۲-۱-۱- مفهوم علم کلام

۲-۱-۲- ضرورت و توسعه مفهوم علم کلام

۲-۱-۳- توسعه مفهوم علم کلام به تبع توسعه ابزار

۲-۱-۳-۱- ابزار جدید به تبع شبهات جدید

۲-۱-۳-۲- تفاوت کلام و فلسفه از نظر ابزاری

۲-۱-۴- بلاموضوع بودن علم کلام



## ۱-۲- عنوان اصلی موضوع مورد مطالعه

اکنون که بطور خلاصه با «روش تحلیل مطالب» علمی آشنا شدیم. اینک با استفاده از این روش، به نقد و بررسی درس اول از کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت، نوشته آقای دکتر عبدالکریم سروش می پردازیم.

در این راستا مطابق روش بیان شده، ابتدا کل متن درس را فیش برداری کرده و بعد فیشها را عنوان گذاری نموده که جمعاً ۱۱۲ فیش عنوان بندی شده بدست آمد. که تمام عناوین فیشها در صفحه های بعدی آمده است.

بعد از آماده شدن عناوین فیشها (۱۱۲ عنوان فیش) در مرحله اول هر چند فیشی را که تحت یک عنوان کلی تر قرار می گیرد مجزا نموده و برای آنها یک عنوان مشخص می کنیم. مثلاً از فیش شماره یک تا فیش شماره ۱۰ تحت عنوان «دو کار عمده متکلم (اثبات، تبیین و دفع شبهه)» به شماره ۱-۱-۱-۱ قرار می دهیم.

فیشهای شماره ۱۱ و ۱۲ را تحت عنوان «جدا بودن تبیین و اثبات» با شماره ۱-۱-۱-۲ قرار دادیم و همچنین فیشهای شماره ۱۳ و ۱۴ را تحت عنوان «مفهوم اثبات معارف مذهب و مثالهایی در مورد آن» به شماره ۱-۱-۱-۲-۱ در آوردیم. از فیشهای شماره ۱۵ تا ۲۲ را تحت عنوان «مفهوم تبیین معارف مذهب و مثالهایی در مورد آن» به شماره ۱-۱-۱-۲-۳ در می آوریم و سپس سه عنوان فوق را تحت عنوان شامل «تفاوت تبیین و اثبات در معارف مذهب» به شماره ۱-۱-۱-۲ قرار می دهیم.

حال دو عنوان بدست آمده اخیر را تحت یک عنوان شاملتر «وظایف اصلی متکلمین» به شماره ۱-۱-۱ می نویسیم به همین ترتیب از مجموعه عناوین ۱-۱-۱ (وظایف اصلی متکلمین) و ۱-۱-۲ (ضرورت نیاز متکلمان به ابزار فلسفی و ابزار کلامی) و ۱-۱-۳

(برهانی بودن فلسفه و غیر برهانی بودن علم کلام) و ۴-۱-۱ (اختلاف عمده بین فیلسوف و متکلم در تعیین کلیات و تعیین مصادیق) و ۵-۱-۱ (مستقل بودن هویت استدلالها از دانشمندان) به عنوان شاملتر «علمی بودن ابزار فلسفی و بکارگیری آن در علم کلام» به شماره ۱-۱ می‌رسیم.

به همین ترتیب کار عنوان‌گذاری را ادامه داده تا به عنوان ۲-۱ «علمی بودن ابزار معارف بشری و جریان آن در علم کلام» می‌رسیم. سیر این مراحل را با رعایت عناوین اصلی و فرعی بعد از طی چند مرحله بصورت زیر در ذیل عنوان «عناوینی تفصیلی دسته بندی شده» آورده‌ایم.

### عناوین فیشها

- ۱- بلا موضوع بودن علم کلام
- ۲- ذاتی نبودن موضوع علم کلام
- ۳- تعهد متکلمین به دفاع از مذهب
- ۴- متنوع بودن معرفت‌های مذاهب
- ۵- متکلم به دفاع از شبهات مذهب
- ۶- حد و حصر نداشتن شبهات مذهب
- ۷- متحول و متنوع بودن علم کلام
- ۸- دو وظیفه عمده متکلمان در گذشته
- ۹- تبیین و اثبات معارف مذهب بعنوان دو وظیفه متکلم
- ۱۰- دفاع از شبهات مذهب دومین وظیفه متکلم

- ۱۱- جدائی تبیین و اثبات
- ۱۲- سه وظیفه متکلم
- ۱۳- اثبات عقلی بودن مبانی دینی
- ۱۴- مثالهایی از مبانی دینی
- ۱۵- تبیین به معنای بیان کردن مشروح و مستند
- ۱۶- توصیف از شیطان مثالی برای تبیین
- ۱۷- مثالی برای درونی بودن تبیین
- ۱۸- مثالهای دیگری مانند مثال شیطان
- ۱۹- تفاوت بحث شهید مطهری و وبر در جامعه شناسی بعنوان تعیین معارف مذهب
- ۲۰- سه کار اصلی متکلمین
- ۲۱- بی پایان بودن شبهات، بانو شدن علوم و معارف
- ۲۲- مثالی برای تولید شبهه نسبت به معارف، به تبع فلسفه، عرفان یا اندیشه‌های علمی
- ۲۳- بی حد و حصر بودن شبهات
- ۲۴- وظایف اصلی علم کلام و شناخته شدن آن با این وظایف
- ۲۵- نیاز متکلمان به ابزار دفاع از دین
- ۲۶- دوگانه بودن ابزار متکلمان
- ۲۷- اولین ابزار متکلمان (ابزارهای پیشین)
- ۲۸- دومین ابزار متکلمان (ابزارهای پسین)
- ۲۹- انواع ابزار متکلمان برای دفاع از دین
- ۳۰- ضرورت و بررسی نیاز به ابزار دفاع از دین

- ۳۱- فلسفی بودن بعضی از ابزارها
- ۳۲- کلامی بودن تولید سلاح جدید
- ۳۳- استفاده از هر دو سلاح در فرهنگ اسلامی
- ۳۴- تاریخچه نزاع فلاسفه و متکلمان
- ۳۵- داستان شنیدنی از نزاع بین فیلسوفان و متکلمان
- ۳۶- معنای فلسفی شدن علم کلام از نظر خواجه نصیر طوسی
- ۳۷- یکی بودن امور عامه فلسفه با امور عامه کلامی از نظر خواجه نصیر
- ۳۸- مثال فلسفی بودن علم کلام از نظر خواجه نصیر
- ۳۹- ادغام کلام و فلسفه به قضاوت مورخان
- ۴۰- به نفع نبودن ادغام کلام و فلسفه
- ۴۱- جدائی فلسفه و کلام و نفع آن برای متکلمان و فیلسوفان
- ۴۲- یکی شدن فلسفه و کلام و ضرر آن برای متکلمان و فیلسوفان
- ۴۳- تفاوت کلام و فلسفه و تماماً برهانی نبودن کلام
- ۴۴- تفاوت کلام و فلسفه و برهانی بودن فلسفه
- ۴۵- اخذ کردن نتیجه دائم و ضروری از قیاس برهانی
- ۴۶- مسائل فلسفه و وظیفه فیلسوف
- ۴۷- وظیفه متکلم غیر از فلسفه (امور خاص شخصی)
- ۴۸- مثالی از مفاهیم فلسفی
- ۴۹- مثالی از مفاهیم کلامی و غیر فلسفی
- ۵۰- مثالی از تبیین کلامی غیر فلسفی

- ۵۱- مثالی از بحث اثباتی کلامی غیر فلسفی
- ۵۲- آشنایی ناگزیر متکلمان از علوم تجربی و تاریخ
- ۵۳- اختلاف عمده بین فیلسوف و متکلم در تعیین مصداق
- ۵۴- تعیین مصداق یکی از اشکالات فلسفه اسلامی
- ۵۵- محدودیت فلسفه در تعیین مصداق
- ۵۶- مثالی از تعیین مصداق با روش فلسفی و مراد از آن
- ۵۷- عدم وجود روش فلسفی برای تعیین مصداق
- ۵۸- مثالی از احکام ضروری کلی فلسفی
- ۵۹- مثالی از تعیین مصداق با روش فلسفی
- ۶۰- حکایتی از فیلسوفان اخیر در مورد تعیین مصداق
- ۶۱- مطابقت کل عالم با قواعد فلسفی
- ۶۲- روش شناسایی قواعد فلسفی
- ۶۳- اثر دوم کاربرد محمول «محال» در قواعد فلسفی
- ۶۴- رابطه ممکنات با قواعد فلسفی
- ۶۵- مثالی از افتراق فلسفه و کلام
- ۶۶- نظرانی در مورد امکان کیمیاگری و شناختن حدود فلسفه و کلام
- ۶۷- اختلاف دیگر بین کلام و فلسفه در تعهد و عدم تعهد به نتیجه
- ۶۸- مفهوم تعهد نسبت به نتیجه در متکلم
- ۶۹- مفهوم عدم تعهد نسبت به نتیجه در فیلسوف
- ۷۰- بیان دیگر از مفهوم تعهد در متکلم و فیلسوف

- ۷۱- مفهوم تعهد در متکلم و فیلسوف
- ۷۲- پاسخ متکلمین به اشکال از تابع رای بودن در علم کلام
- ۷۳- اولین نقد برای اشکال از تابع رای بودن متکلم
- ۷۴- دومین نقد برای اشکال از تعهد به عقیده در متکلم
- ۷۵- مثالی در مورد مستقل بودن استدلال
- ۷۶- متلائم بودن فلسفه اسلامی از عقاید دینی
- ۷۷- نوشتن شبهات اولین دلیل نیاز به کلام جدید
- ۷۸- کافی نبودن ابزارهای قدیمی جهت دفع شبهات جدید
- ۷۹- نوشتن سلاحها برای پاسخ به شبهات جدید
- ۸۰- فرجه شدن علم کلام بعلمت احتیاجش به دانسته‌های جدید
- ۸۱- تاثیر استفاده از علوم برای نوشتن ابزارها بعنوان دومین دلیل نیاز به کلام جدید
- ۸۲- تغذیه علوم با مسائل جدید
- ۸۳- مشهود بودن رشد کلام جدید با مسائل جدید
- ۸۴- دین شناسی سومین دلیل نیاز به کلام جدید
- ۸۵- مفهوم دین شناسی یعنی نگرشی روانکاوانه
- ۸۶- مفهوم فلسفه دین و ارتباط آن با کلام جدید
- ۸۷- تعریف دین شناسی
- ۸۸- تناسب رشد علم کلام با رشد معارف بشری
- ۸۹- مثالی از ضرورت تناسب علم کلام با معارف بشری
- ۹۰- فلسفه زبانی، نمونه‌ای از ضرورت تناسب علم کلام با معارف بشری



- ۹۱- اعتقاد فیلسوفان زبانی مبنی بر معنی دار بودن بعضی از گزاره‌ها
- ۹۲- تاثیر بحث معنی داری قضایای دینی در رشد کلام جدید
- ۹۳- تغییر ادله برهان نظم، نمونه‌ای از بحث کلام جدید
- ۹۴- تزلزل کلام مغرب زمینیان در برابر اشکال از برهان نظم
- ۹۵- مسئله زن به عنوان نمونه‌ای دیگر از بحث کلامی جدید
- ۹۶- دیدگاه مرحوم ملاهادی سبزواری و ملاصدرا در مورد زن
- ۹۷- دیدگاه شهید مطهری در مقابل مرحوم ملاهادی درباره زن به عنوان کلام جدید
- ۹۸- نمونه‌هایی از تناسب کلام جدید با معارف بشری
- ۹۹- ضرورت محور وحدت بخش برای دور هم جمع کردن مسائل علم
- ۱۰۰- وحدت موضوع یکی از ملاکهای وحدت بخش در مسائل علم
- ۱۰۱- غرض، یکی دیگر از ملاکهای وحدت بخش در مسائل علم
- ۱۰۲- مثالی از ملاکهای تمایز در علوم مختلف
- ۱۰۳- غرض، محور وحدت بخش مسائل علم کلام و علم اصول
- ۱۰۴- ملاکهای دیگر تمایز علوم در (روش، قوای ادراک آدمی)
- ۱۰۵- دفاع علم کلام از حریم شریعت
- ۱۰۶- مشخص نبودن حریم شریعت
- ۱۰۷- نوشتن علوم و معارف بشری به جهت داشتن هویت جاری و جمعی
- ۱۰۸- نیاز به کلام جدید، به جهت هویت جاری و جمعی همه معارف بشری
- ۱۰۹- نیاز به کلام جدید به جهت هویت جاری و جمعی مرزهای شریعت
- ۱۱۰- ثابت بودن اسلام
- ۱۱۱- متغیر بودن درک از اسلام
- ۱۱۲- ثابت بودن شریعت و متغیر بودن فهم از آن

لازم به یادآوری است که برای رسیدن به این عناوین دسته‌بندی شده ممکن است چندین بار آنها را از نظر مفهومی تغییر داده تا به یک عنوان شاملتر برسیم.

### عناوین تفصیلی دسته‌بندی شده

#### ۱-۱- علمی بودن ابزار فلسفی و بکارگیری آن در علم کلام

##### ۱-۱-۱- وظایف اصلی متکلمین

##### ۱-۱-۱-۱- دو کار عمده متکلم (اثبات، تبیین و دفع شبهه)

##### ۱-۱-۱-۱-۱- بلا موضوع بودن علم کلام

##### ۱-۱-۱-۱-۲- ذاتی نبودن موضوع علم کلام

##### ۱-۱-۱-۱-۳- تعهد متکلمین به دفاع از مذهب

##### ۱-۱-۱-۱-۴- متنوع بودن معرفت‌های مذاهب

##### ۱-۱-۱-۱-۵- تعهد متکلم به دفاع از شبهات مذهب

##### ۱-۱-۱-۱-۶- حد و حصر نداشتن شبهات مذهب

##### ۱-۱-۱-۱-۷- متحول و متنوع بودن علم کلام

##### ۱-۱-۱-۱-۸- دو وظیفه عمده متکلمان در گذشته

##### ۱-۱-۱-۱-۹- تبیین و اثبات معارف مذهب بعنوان دو وظیفه متکلم

##### ۱-۱-۱-۱-۱۰- دفاع از شبهات مذهب دومین وظیفه متکلم

##### ۱-۱-۱-۲- تفاوت تبیین و اثبات در معارف مذهب

##### ۱-۱-۱-۲-۱- جدا بودن تبیین و اثبات

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ جدائی تبیین و اثبات

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ سه وظیفه متکلم

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ مفهوم اثبات معارف مذهب و مثالهایی در مورد آن

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ اثبات عقلی بودن مبانی دینی

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ مثالهایی از مبانی دینی

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ مفهوم تبیین معارف مذهب و مثالهایی در مورد آن

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ تبیین به معنای بیان کردن مشروح و مستند

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ توصیف از شیطان مثالی برای تبیین

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ مثالی برای درونی بودن تبیین

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ مثالهای دیگری مانند مثال شیطان

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ مثالی از شهید مطهری برای تبیین

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ تفاوت بحث شهید مطهری و برادر جامعه شناسی بعنوان

تبیین معارف مذهب

۱-۱-۲-۱-۱-۱-۱ سه کار اصلی متکلمین

۱-۱-۲-۱-۱-۱ ضرورت نیاز متکلمان به ابزار فلسفی (بیرونی و اثباتی) و ابزار کلامی (درونی و

تبیین)

۱-۱-۲-۱-۱-۱ ضرورت نیاز متکلمان به ابزار دفاع از دین

۱-۱-۲-۱-۱-۱ بی حد و حصر بودن شبهات دین

۱-۱-۲-۱-۱-۱ بی پایان بودن شبهات با نو شدن علوم و معارف



۳-۱-۳-۱-۱- معنای فلسفی شدن علم کلام از نظر خواجه نصیر

۴-۱-۳-۱-۱- یکی بودن امور عامه فلسفه با امور عامه کلامی از نظر خواجه نصیر

۵-۱-۳-۱-۱- مثال فلسفی بودن علم کلام از نظر خواجه نصیر طوسی

۲-۱-۳-۱- تفاوت مفاهیم کلام و فلسفه در برهانی بودن فلسفه

۱-۲-۳-۱-۱- ادغام کلام و فلسفه به قضاوت مورخان

۲-۲-۳-۱-۱- به نفع نبودن ادغام کلام و فلسفه

۳-۲-۳-۱-۱- جدائی فلسفه و کلام و نفع آن برای متکلمان و فیلسوفان

۴-۲-۳-۱-۱- یکی شدن فلسفه و کلام و ضرر آن برای متکلمان و فیلسوفان

۵-۲-۳-۱-۱- تفاوت کلام و فلسفه و تماماً برهانی نبودن کلام

۶-۲-۳-۱-۱- تفاوت کلام و فلسفه و برهانی بودن فلسفه

۷-۲-۳-۱-۱- اخذ کردن نتیجه دائم و ضروری از قیاس برهانی

۸-۲-۳-۱-۱- مسائل فلسفه و وظیفه فیلسوف

۹-۲-۳-۱-۱- وظیفه متکلم غیر از فلسفه (امور خاص شخصی)

۳-۱-۳-۱- مثالهایی از مفاهیم فلسفی و کلامی

۱-۳-۳-۱-۱- مثالی از مفاهیم فلسفی

۲-۳-۳-۱-۱- مثالی از مفاهیم کلامی و غیر فلسفی

۳-۳-۳-۱-۱- مثالی از تبیین کلامی غیر فلسفی

۴-۳-۳-۱-۱- مثالی از بحث اثباتی کلامی غیر فلسفی

۴-۱-۱- اختلاف عمده بین فیلسوف و متکلم در تعیین کلیات و تعیین مصادیق

۱-۴-۱-۱- آشنایی ناگزیر متکلمان از علوم تجربی و تاریخ

- ۲-۴-۱-۱- اختلاف عمده بین فیلسوف و متکلم در تعیین مصداق
- ۳-۴-۱-۱- تعیین مصداق یکی از اشکالات فلسفه اسلامی
- ۴-۴-۱-۱- محدودیت فلسفه در تعیین مصداق
- ۵-۴-۱-۱- مثالی از تعیین مصداق با روش فلسفی و مراد از آن
- ۶-۴-۱-۱- عدم وجود روش فلسفی برای تعیین مصادیق
- ۷-۴-۱-۱- مثالی از احکام ضروری کلی فلسفی
- ۸-۴-۱-۱- مثالی از تعیین مصداق با روش فلسفی
- ۹-۴-۱-۱- حکایتی از یکی از فیلسوفان اخیر در مورد تعیین مصداق
- ۱۰-۴-۱-۱- مطابقت کل عالم با قواعد فلسفی
- ۱۱-۴-۱-۱- روش شناسایی قواعد فلسفی
- ۱۲-۴-۱-۱- اثر دوم کاربرد محمول «محال» در قواعد فلسفی
- ۱۳-۴-۱-۱- رابطه ممکنات با قواعد فلسفی
- ۱۴-۴-۱-۱- مثالی از افتراق فلسفه و کلام
- ۱۵-۴-۱-۱- نظراتی در مورد امکان کیمیاگری و شناختن حدود فلسفه و کلام
- ۵-۱-۱- مستقل بودن هویت استدلالها از دانشمندان
- ۱-۵-۱-۱- اختلاف دیگر بین کلام و فلسفه در تعهد و عدم تعهد به نتیجه
- ۲-۵-۱-۱- مفهوم تعهد نسبت به نتیجه در متکلم
- ۳-۵-۱-۱- مفهوم عدم تعهد نسبت به نتیجه در فیلسوف
- ۴-۵-۱-۱- بیان دیگر از مفهوم تعهد در متکلم و فیلسوف

۵-۱-۵-۱- مفهوم تعهد در متکلم و فیلسوف

۶-۱-۵-۱- پاسخ متکلمین به اشکال از تابع رأی بودن در علم کلام

۷-۱-۵-۱- اولین نقد برای اشکال از تابع رأی بودن متکلم

۸-۱-۵-۱- دومین نقد برای اشکال از تعهد به عقیده در متکلم

۹-۱-۵-۱- مثالی در مورد مستقل بودن استدلال

۱۰-۱-۵-۱- متلائم بودن فلسفه اسلامی از عقاید دینی

## ۲-۱- علمی بودن ابزار معارف بشری و جریان آن در علم کلام

۱-۲-۱- نو شدن ابزارها بدلیل نو شدن شبهات

۱-۲-۱-۱- شبهات جدید و ضرورت نو شدن ابزارها

۱-۲-۱-۱-۱- نو شدن شبهات اولین دلیل نیاز به کلام جدید

۱-۲-۱-۱-۲- کافی نبودن ابزارهای قدم جهت دفع شبهات جدید

۱-۲-۱-۱-۳- نو شدن سلاحها برای پاسخ به شبهات جدید

۱-۲-۱-۲- نو شدن ابزارها از طریق استفاده از علوم

۱-۲-۱-۲-۱- فربه شدن علم کلام بعلت احتیاجش به دانسته‌های جدید

۱-۲-۱-۲-۲- تاثیر استفاده از علوم برای نو شدن ابزارها بعنوان دومین دلیل نیاز به

کلام جدید

۱-۲-۱-۲-۳- تغذیه علوم با مسائل جدید

۱-۲-۱-۲-۴- مشهود بودن رشد کلام جدید با مسائل جدید

۱-۲-۲-۱- توسعه مفهومی علم کلام و رشد آن بدلیل نگرش روانکاوانه

۱-۲-۲-۱- توسعه مفهومی علم کلام به فلسفه دین (نگرش روانکاوانه)

۱-۲-۲-۱-۱- دین شناسی سومین دلیل نیاز به کلام جدید

۱-۲-۲-۱-۲- مفهوم دین شناسی یعنی نگرش روانکاوانه

۱-۲-۲-۱-۳- مفهوم فلسفه دین و ارتباط آن با کلام جدید

۱-۲-۲-۱-۴- تعریف دین شناسی

۱-۲-۲-۲- ربط تمثیلی فلسفه دین بعنوان یک معرفت با بقیه معارف

۱-۲-۲-۲-۱- تناسب رشد علم کلام با رشد معارف بشری

۱-۲-۲-۲-۲- مثالی از ضرورت تناسب علم کلام با معارف بشری

۱-۲-۲-۲-۳- فلسفه زبانی، نمونه‌ای از ضرورت تناسب علم کلام با معارف

#### بشری

۱-۲-۲-۲-۴- اعتقاد فیلسوفان زبانی مبنی بر معنی دار بودن بعضی از گزاره‌ها

۱-۲-۲-۲-۵- تاثیر بحث معنی داری قضایای دینی در رشد کلام جدید

۱-۲-۲-۲-۶- تغییر ادله برهان نظم، نمونه‌ای از بحث کلام جدید

۱-۲-۲-۲-۷- تزلزل کلام مغرب زمینیان در برابر اشکال از برهان نظم

۱-۲-۲-۲-۸- مسئله زن به عنوان نمونه‌ای دیگر از بحث کلامی جدید

۱-۲-۲-۲-۹- دیدگاه مرحوم ملاهادی سبزواری و ملاصدرای در مورد زن

۱-۲-۲-۲-۱۰- دیدگاه شهید مطهری در مقابل مرحوم ملاهادی درباره زن به

#### عنوان کلام جدید

۱-۲-۲-۲-۱۱- نمونه‌هایی از تناسب کلام جدید با معارف بشری



۱-۲-۳- کشف تدریجی مرزهای شریعت بدلیل هویت جاری و جمعی و متغیر بودن فهم از

#### شریعت

۱-۲-۳-۱- غرض، محور وحدت بخش علم کلام

۱-۲-۳-۱-۱- ضرورت محور وحدت بخش برای دور هم جمع کردن مسائل علم

۱-۲-۳-۱-۲- وحدت موضوع یکی از ملاکهای وحدت بخش در مسائل علم

۱-۲-۳-۱-۳- یکی دیگر از ملاکهای وحدت بخش در مسائل علم

۱-۲-۳-۱-۴- مثالی از ملاکهای تمایز در علوم مختلف

۱-۲-۳-۱-۵- غرض، محور وحدت بخش مسائل علم کلام و علم اصول

۱-۲-۳-۱-۶- ملاکهای دیگر تمایز علوم (روش، قوای ادراک آدمی)

۱-۲-۳-۲- کشف تدریجی مرزهای شریعت بدلیل هویت جاری و جمعی و متغیر

#### بودن فهم از شریعت

۱-۲-۳-۲-۱- دلیل جامعه شناسی هویت جاری شریعت

۱-۲-۳-۲-۱-۱- دفاع علم کلام از حریم شریعت

۱-۲-۳-۲-۱-۲- مشخص نبودن حریم شریعت

۱-۲-۳-۲-۱-۳- نو شدن علوم و معارف بشری به جهت داشتن هویت جاری و

#### جمعی

۱-۲-۳-۲-۱-۴- نیاز به کلام جدید به جهت هویت جاری و جمعی هم معارف

#### بشری

۱-۲-۳-۲-۱-۵- نیاز به کلام جدید به جهت هویت جاری و جمعی مرزهای

#### شریعت

۱-۲-۳-۲-۲-۲-۱- دلیل انسانشناسی متغیر بودن فهم از شریعت

۱-۲-۳-۲-۲-۱- ثابت بودن اسلام

۱-۲-۳-۲-۲-۲- متغیر بودن درک از اسلام

۱-۲-۳-۲-۲-۳- ثابت بودن شریعت و متغیر بودن فهم از آن

بعد از عنوان‌بندی فیشها، طی چند مرحله دسته‌بندی، بصورت اجمالی به عناوین زیر می‌رسیم که سرانجام با توجه به دو عنوان ۱-۱ و ۱-۲ به شاملترین عنوان که عنوان اصلی موضوع مورد بحث است یعنی «ضرورت توسعه مفهوم علم کلام بوسیله توسعه ابزاری» می‌رسیم:

### عناوین اجمالی فیشها:

- ۱- ضرورت توسعه مفهوم علم کلام بوسیله توسعه ابزاری
  - ۱-۱- علمی بودن ابزار فلسفی و بکارگیری آن در علم کلام
    - ۱-۱-۱- وظایف اصلی متکلمین
    - ۱-۱-۲- ضرورت نیاز متکلمان به ابزار فلسفی (بیرون و اثباتی) و ابزار کلامی (درونی و تبیین)
    - ۱-۱-۳- برهانی بودن فلسفه و غیربرهانی بودن علم کلام
    - ۱-۱-۴- اختلاف عمده بین فیلسوف و متکلم در تعیین کلیات و مصادیق
    - ۱-۱-۵- مستقل بودن هویت استدلالها از انگیزه‌های فردی دانشمندان
  - ۱-۲- علمی بودن ابزار معارف بشری و بکارگیری آن در علم کلام
    - ۱-۲-۱- نوشتن ابزارها بدلیل نوشتن شبهات
    - ۱-۲-۲- توسعه مفهومی علم کلام و رشد آن بدلیل نگرش روانکاوانه
    - ۱-۲-۳- کشف تدریجی مرزهای شریعت بدلیل هویت جاری و جمعی و متغیر بودن فهم از شریعت

اینک به بررسی موضوع اصلی بدست آمده می پردازیم. این عنوان کلی شامل موضوعات زیر است:

الف - مفهوم علم کلام

ب - ضرورت توسعه مفهوم علم کلام

ج - توسعه مفهوم علم کلام به تبع توسعه ابزار

۱-۱-۲ - مفهوم علم کلام

نویسنده، در زمینه علم کلام، چنین بیان میکند:

«عنوان بحث ما کلام جدید است با علم کلام آشنایی دارید. این علم، یک علم بلاموضوع است و موضوعی را نمی توان نام برد و گقت علما علم کلام درباره عوارض ذاتی و بلاوسطه آن موضوع سخن گفته اند... متکلمان در گذشته بیشتر دو کار می کردند، یکی تبیین و اثبات معارف درونی مذهب، دوم دفاع از مذهب در برابر شبهات. اینها دو وظیفه اصلی متکلمان است. تبیین و اثبات نیز با هم فرق دارند و اگر این دو را جدا کنیم به یک معنی کار متکلمان به سه شاخه تقسیم می شود. پاره ای از مبانی دین هست که باید اثبات عقلی بشوند، مثل وجود خدا یا ضرورت نبوت عامه و اموری از این قبیل؛ گاهی هم هست که کار متکلم اثبات نیست، بلکه تبیین است، یعنی بیان کردن مشروح و مستند. فرض کنید اگر شما بخواهید بدانید که شیطان کیست، نظر اسلام درباره او چیست؟ چرا او را مطرح کرده است و چه اوصاف و افعالی را به او نسبت می دهد، این یک بحث درون دینی است، متکلم از بیرون دین اثبات وجود شیطان نمی کند، معارف دینی به او آموخته است که

یکی از موهومات و مفهومات فداوند، شیطان است ولی توضیح در باره اینکه دین آن را چگونه و چرا مطرح کرده است به عهده متکلم است. یا مسئله بهشت و جهنم و به طور کلی معاد یا مسئله انسان و اجتماع. به عنوان مثال مرموم مطهری راجع به جامعه و تاریخ بحث می کرد که از نظر اسلامی ما جامعه را چگونه می شناسیم و چه اوصافی برایش قائلیم. اینها، بمثلهای کلامی به معنای دقیق کلمه است. او مثل «دورگیم» و مثل «وبر» که از بیرون وارد بحث جامعه شناسی می شوند، بحث جامعه شنایی نمی کرد، بلکه از درون معارف دینی وارد می شد. و با عینک اندیشه های مذهبی جامعه را می دید و معرفی می کرد. پس گاهی کار تبیین است و گاهی اثبات، علاوه بر این دو، کار سوم هم هست که دفع شبهات و دفاع از مریع دین در برابر اندیشه های مخالف است. این شبهات بی پایان است و با نوشدن علوم و معارف بشری نومی شود. ممکن است گاهی با فواندن فلسفه، عرفان و یا اندیشه های علمی جدید برای ما اشکالاتی نسبت به پاره ای از معارف دینی پیدا شود. مثلاً فریود یا بمثلهایی که در روانگای مطرح می کند برای عده ای ایجاد شبهه می کند و همانطور که ذکر شد این شبهات مد و مصری هم ندارد. اینها وظایف اصلی علم کلام است که از گذشته وجود داشت و علم کلام با این نوع وظایف شناخته می شده است و امروز هم، همچنان هست. متکلمان برای اینکه از عهده این وظایف برآیند امتیاج به ابزار دارند. این ابزار را دو گونه می توانند به دست بیاورند یا از ابزارهای ساخته و پرداخته پیشین استفاده کنند و یا خودشان ابزار جدید بسازند.<sup>۱</sup>

نویسنده در ادامه بحث خود می افزاید، موارد ذکر شده به عنوان وظایف علم کلام

در گذشته بوده است، ولی کلام جدید نیز وظایفی بر عهده دارد.

«اکنون به کلام جدید می پردازیم کلام جدید دنبال کلام قدیم است و افتلاف جوهری با آن ندارد. علم کلام یک وظیفه تازه هم پیدا می کند و بر سه وظیفه ای که گفتیم، یعنی دفع شبهات و تبیین معارف و اثبات مبانی وظیفه دیگری افزوده می شود به نام دین شناسی. دین شناسی نگاهی است به دین از بیرون دین، لذا کلام جدید گاهی فلسفه دین نامیده می شود. فلسفه دین امروز مفهوم اعمی دارد که هم کلام قدیم را دربرمی گیرد و هم کلام جدید را»<sup>۱</sup>

دراین زمینه، در ادامه بحث مثالهایی از مباحث کلام جدید را مطرح کرده که بدانها خواهیم پرداخت.

## ۲-۱-۲ - ضرورت و توسعه مفهوم علم کلام

تا اینجا با علم کلام و موضوعات مختلف آن آشنا شدید از آنجا که «علم کلام علمی است که غرض از آن، دفاع از مریع شریعت است»<sup>۲</sup> پس با طرح موضوعات جدید، علم نیز باید توسعه یابد. در نتیجه علم کلام هویتی جاری و جمعی می یابد. کماینکه همه معارف بشر نیز همین وضعیت را دارند و به همین سبب کلام، نو می شود.

توسعه مفهوم علم کلام از نظر نویسنده از دو بعد حائز اهمیت است: یکی «ضرورت» توسعه مفهوم علم کلام و دیگری «ابزار» توسعه این مفهوم، مبحث «ابزار» در درسهای بعدی بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما وی در مورد «ضرورت» چنین

بیان می کند.

«شخص متکلم از آن جایی که متعهد به دفاع از مذهبی از مذاهب است، بر مسب نوع معرفتهایی که در آن مذهب است و بر مسب نوع شبهاتی که درباره آن مذهب پیش می آید که مد و مصر و نوع فاصی هم ندارد دانش کلامیش متمول و متنوع می شود»

۳-۱-۲ - توسعه مفهوم علم کلام به تبع توسعه ابزار

با بیان وظایف اصلی علم کلام که این علم بدان وظایف شناخته می شود و بدنبال بیان این مطلب که علم کلام پا به پای معارف بشری رشد می کند ضروری است که برای رشد علم کلام از ابزار متناسب با خودش استفاده گردد. نکته مهم اینست که با ابزارهای قدیمی نمی توان وظیفه دفاع از دین را انجام داد. بنابراین برای پاسخ به شبهات جدید به سلاحهای جدیدی نیز نیاز است.

از آنجا که دفاع از مذهب، نیازمند ابزار متناسب است که این ابزار یک دفاع عقلی را می طلبد. نویسنده در این زمینه بیان می کند:

«متکلمان برای اینکه از عهده این وظایف برآیند احتیاج به ابزار دارند. این ابزار را دو گونه می توانند بدست بیاورند یا ابزارهای ساخته و پرداخته پیشین استفاده می کنند یا خودشان ابزار جدید بسازند. بالاخره دفاع عقلی از معارف دینی یا تبیین آنها یا ایستادن در برابر شبهات مخالفان، احتیاج دارد که آدمی مجهز به سلامهائی باشد، اما این سلامهها چه هستند، و از کجا می آیند، متکلم یا این سلامهها را از فیلسوفان وام می گیرد و یا خودش می سازد در عالم فرهنگ اسلامی هر دو کار صورت گرفته

است»<sup>۱</sup>

## ۱-۳-۱-۲- ابزار جدید به تبع شبهات جدید

از آنجائیکه کلام جدید باید پاسخگویی شبهات جدید باشد لذا نیازمند ابزار

متناسب با این هدف است در این مورد نویسنده معتقد است :

«کلام جدید بدنبال کلام قدیم است و اختلاف جوهری با آن ندارد . ما به سه جهت می‌توانیم کلام جدید داشته باشیم ، یکی اینکه کلام از اهم وظایفش دفع شبهات است و چون شبهات نو شونده اند کلام هم نو می‌شود ... نکته مهم آنست که نباید پنداشت که همیشه با همان سلامه‌های قدیمی می‌توان به شبهات جدید پاسخ گفت گاهی برای پاسخ به شبهات جدید، به سلامه‌های جدید امتیاج است و لذا متکلم ممتاز دانستن چیزهای تازه می‌شود و چنین است که این علم فرجه می‌شود و می‌کوشد تا از علوم دیگر استفاده و مفران سلاح خود را آکنده از اسلحه جدید کند تا در برابر شبهات تازه نظرهای تازه ارائه دهد.»<sup>۲</sup>

پس ملاحظه می‌شود که هدف کلی این درس بیان ضرورت رشد و توسعه علم کلام بوده که این توسعه نیز بدنبال طرح شبهات جدید حاصل می‌شود که کلام متولی پاسخگویی به آنهاست . اما لازم است به این سؤال پاسخ داده شود که « این شبهات چگونه پدیدار می‌گردند؟ » البته در هر زمانی شبهاتی در مقابل علم کلام مطرح بوده است ولی با گذشت زمان و همگام با پیشرفت علوم و معارف بشری شبهات نیز پیچیدگیهای بیشتری پیدا کرده اند. این امر بطور روزافزون ادامه داشته است که در این زمینه به ذکر بعضی



مثالهایی که نویسنده بدانها اشاره کرده است، می پردازیم.

در پاسخ به سؤالی که مطرح شد باید گفت که پیشرفت معارف بشری عامل این شباهت هستند بنابراین: «در واقع پا به پای رشد معارف بشری علم کلام هم رشد می کند». بدیهی است که معارف بشری به سرعت در حال رشد و کشف مجهولات است. از آنجائیکه نویسنده را اعتقاد بر این است که معرفت دینی، معرفت بشری بوده و همگام با دیگر معارف بشری در حال رشد و تحول است، پس علم کلام نیز بی تاثیر از این تحول نخواهد بود.

«پس علم کلام دارای هویتی جاری، جمعی، تصفییه شونده و متکفل نشان دادن

مرزهای سیال شریعت است و اسلام امر ثابتی است اما درک از آن ثابت نیست.»<sup>۱</sup>

### ۲-۳-۱-۲ - تفاوت کلام و فلسفه از نظر ابزاری

نویسنده در این درس تاکید دارد که فلسفه به عنوان علمی است که قوانین و روشهای عقلی و کلی دارد ولی کلام علمی است که ضمن بهره گیری از آن قواعد عقلی، بر یافته های نقلی نیز تکیه دارد. لذا فلسفه به امور کلی و دائم و ضروری می پردازد ولی علم کلام به امور شخصی، جزئی و غیر ضروری. و به همین دلیل فلسفه علمی کلی و سراپا برهانی است ولی کلام تماماً برهانی نبوده بلکه مصداقی است.

«علم کلام تماماً برهانی نیست و نمی تواند باشد، درحالیکه افتخار فلسفه این است که یک علم عقلی سراپا برهانی است. شما موازین برهان را در منطق فواید اید. قیاس برهانی، قیاسی است که مرتب و مؤلف است از مقدمات دائم و ضروری و کلی و لذا نتیجه دائم و ضروری و کلی هم می

دهد. پس، در فلسفه، ما اصولاً دنبال دوام و ضروری و کلیت می‌رویم و به امور شفضی، جزئی، غیر ضروری و غیر دائم کار نداریم. فیلسوف بنایش بر این است که در دنیا دنبال آنگونه چیزها بگردد و چیزهای دیگر از دایره فن او بیرون است، اما متکلم نمی‌تواند به این مقدار بسنده کند، چرا چون فن متکلم فنی است که او را می‌دارد به امور فاض شفضی در عالم خارج توجه کند.<sup>۱</sup>

#### ۴-۱-۲- بلاموضوع بودن علم کلام

نکته مهمی که از مضمون این درس، استنباط می‌شود، بلاموضوع بودن علم کلام است یعنی ما نمی‌توانیم، کلام را محدود به موضوعات خاصی نماییم چرا که این موضوعات، به تبع رشد و پیشرفت معارف بشری بوجود آمده‌اند. بنابراین علم کلام باید در کمین هر موضوع جدید می‌باشد که طرح آن ممکن است تجاوز به حریم شریعت باشد. به عبارت دیگر، رشد و پیشرفت معارف بشری، موضوعات مورد بحث در علم کلام را تعیین نموده و رشد و توسعه آن را در پی خواهد داشت و همین امر بیانگر بلاموضوع بودن علم کلام است. پرداختن به مصادیق، امور شخصی و جزئی موجب می‌شود که به مسائل و موضوعات نامحدودی پاسخ دهد. زیرا تنوع موضوعات (که حد و حصری هم ندارد) سبب می‌شود که علم کلام به علمی بلاموضوع تبدیل شود. به همین دلیل، ارتباط بین علم کلام و معارف بشری پدید می‌آید. در این زمینه نویسنده چنین بیان می‌کند:

«با علم کلام آشنایی دارید. این علم، یک علم بلاموضوع است و موضوعی را نمی‌

توان نام برد و گفت علمای علم کلام در باره عوارض ذاتی و بلاواسطه آن موضوع

سفن گفته‌اند. بلکه شفص متکلم از آنجایی که متعهد به دفاع از مذهبی از

مذاهب است ، بر مسب نوع معرفتهایی که در آن مذهب است و برمسب نوع  
شبهاتی که در باره آن مذهب پیش می آید - که مد و مصر و نوع فاضی هم ندارد -  
دانش کلامیش متمول و متنوع می شود .<sup>۱</sup>



## فصل سوم

## نقض مطالب



## فهرست مطالب

- ۱-۳- اشاره‌ای کوتاه به علم کلام
- ۲-۳- نقض مثالها
- ۱-۲-۳- مثال «برهان نظم»
- ۲-۲-۳- مثال «مسئله زن»
- ۳-۳- نقض استدلالها
- ۱-۳-۳- توسعه علم کلام پا به پای معارف بشری
- ۲-۳-۳- ابزار علم کلام و ملاک صحت آن
- ۳-۳-۳- بلاموضوع بودن علم کلام
- ۴-۳-۳- غرض علم کلام، مخاطب و تفاهم
- ۵-۳-۳- روند نسبت دادن قول به ناقل
- ۱-۳-۳-۵- سند
- ۲-۳-۳-۵- استناد
- ۳-۳-۳-۵- اسناد
- ۶-۳-۳- شرایط، تعیین کننده نیازها
- ۷-۳-۳- عینی بودن حق و باطل و معیار صحت
- ۸-۳-۳- کلام وحی بهترین معیار صحت

بعد از بیان فشرده ای از دیدگاههای نویسنده در درس اول، اکنون بناداریم، از زاویه دیگری، مطالب را مرور نماییم. غرض از گنجاندن پنج درس اول کتاب از سوی نویسنده « قصه فهم بهتر کلام جدید » بیان شده است. ما برآن هستیم تا با یاری خداوند، متذکر این نکته باشیم که چه بسا فهمی بهتر از هر «فهم بهتر»<sup>۱</sup> وجود داشته باشد. ولی ما آنچنان گرفتار «موانع فهم»<sup>۲</sup> هستیم که خود از آن غافلیم.

به منظور بازنگری و تجزیه و تحلیل این درس، ابتدا به شرح مختصر و کوتاهی در زمینه علم کلام پرداخته و آنگاه به نقض مطالب اشاره خواهیم نمود، البته قبل از پرداختن به نقض، روشی که در اینجا بکار گرفته شده، اجمالاً توضیح داده خواهد شد.

در این روش ابتدا به استناد مطالب نویسنده و مثالهای ذکر شده در متن اشاره نموده و آنها را نقض خواهیم کرد و در مرحله دوم با ذکر خلاصه استدلالات مطروحه به نقض آن پرداخته و در مرحله سوم مبنای دیدگاه نویسنده را مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد. با توجه به اینکه استدلال تمثیلی یکی از ساده ترین شیوه های انتقال مفهوم است و نویسنده محترم نیز از این روش، در بیان مطالب خود، بسیار مددجسته است، ما نیز در این نوشتار با استفاده از همین روش ابتدا سعی برآن داریم تا با ذکر مثالهای عمده ای که در موضوع بحث (کلام جدید) مطرح گردیده به آنها پرداخته و آنگاه را تجزیه و تحلیل نماییم.

### ۱-۳- اشاره ای کوتاه بر علم کلام<sup>۳</sup>

علم کلام، مجموعه اصول و قواعدی است که در واقع اساس تحقیق در دلالت

۱- اشاره به مقدمه کتاب ۲- اشاره به مقدمه کتاب

۳- این مطلب از مباحث کتاب فقه سنتی از انتشارات فرهنگستان علوم اسلامی قم اقتباس گردیده است



صدور را تشکیل داده و نهایت دقت‌های فقیه، بکمک آنها انجام می‌گیرد و میتوان گفت به مثابه ابزاری برای صحت و سقم استنتاجات فقیه بشمار می‌رود که در واقع روشی است که مجموعه کلمات وحی که ابزار انتقال دستورات الهی می‌باشد را به محاسبه عقلی می‌کشاند اما نه از آن جهت که صرفاً معانی ساده الفاظ و کلمات را بیابد بلکه بدین منظور که شدت و ضعف و یا فرمانی را در مجموعه کلمات وحی روشن سازد. مثلاً براساس اصول و قواعدی می‌تواند، کیفیت رابطه بین امر و نهی و مقتضیات عقلی بین آندو را مشخص کند. بعبارت دیگر این اصول و قواعد بمنزله روشی که جمع بندی و سامان دادن بخشی از ادراکات انسان را برعهده دارد که در کنار ادراکات حسی و تجربی و ادراکات عقلی و نظری، ویژگیهای مخصوص به خود رداشته و حکایت از کیفیت رابطه مفاهمه انسانها میکنند.

به همان صورت که در سایر ادراکات بشر می‌توان با تجزیه و ترکیب مواد اولیه و مقدماتی به استنتاجات جدید دست پیدا کرده، و جایگاه یک اطلاع را نسبت به سایرین مشخص نموده، در اینجا هم فقیه با تسلط بر قواعد و قوانین علم اصول نسبت مفاهیم وحی را بایکدیگر پیدا کرده و درجات مختلف رشد و ضعف او امر و نواهی الهی را از آیات و روایات کشف می‌نماید.

شاید بتوان گفت که این اصول و قواعد عقلی که در جهت شناخت کیفیت ارتباطات انسانی بکار گرفته می‌شود. از جهتی مخصوص و منحصر به فهم متون وحی نبوده و نمی‌باشد بلکه برای شناخت هر فرهنگی ضرورتاً می‌بایست به آن تمسک جست تا دراستنباط کیفیت ارتباطات انسانی آن فرهنگ به اشتباه دچار نشد اما از آن جهت این روش در فرهنگ اسلام از اعتبار و ارزش والایی برخوردار است که بعنوان ابزاری برای استنباط مقصود

شارع مقدس تلقی می‌گردد یعنی در جائیکه ارزش کلمات از ادراکات بشری فراتر رفته و کلمات حامل فرمانی شدند که آن فرمان ساخته درک انسان نبوده بلکه امر خداوند متعال باشد در آنجا لازم می‌آید که برای تبعیت و فرمانبری از دستورات الهی و عدم تخلف از احکام وحی، قواعد و اصولی بکار گرفته شود که بکمک آن‌ها نسبت‌های حقیقی مفاهیم وحی کشف گردیده و امکان خطا و اشتباه از بین برود.

### ۲-۳- تقض مثالها

ذکر چند مورد از مثالهای مطرح شده در متن کتاب به منظور آشنایی با غرض نویسنده ضروری بوده که به نقض آنها می‌پردازیم.

نویسنده در مورد تاثیر معارف بشری بر کلام به ذکر دو مثال عمده اشاره نموده است که یکی از آنها زمانی به عنوان محکمترین استدلال در علم کلام مطرح بوده، اما امروزه به عنوان استدلالاتی متزلزل و ناپایدار مطرح است (برهان نظم) و دیگری موضوعی است که در گذشته اصلاً محلی از اعراب نداشته و لکن امروز با نگرشی کاملاً متفاوت با گذشته مورد بحث است (مسئله زن).

### ۱-۲-۳- مثال برهان نظم

نویسنده در مورد برهان نظم می‌نویسد:

« چون برهان نظم از برهانهایی است که در جهان جدید به شدت مورد طعن و آفت قرار گرفته است و این شکل قدیمی از برهان که بین ما جاری است، اصلاً قابل دفاع نیست و متزلزلتر و ویرانتر از آن است که بتوان از آن دفاع کرد. برای اینکه

شکل دفاع پذیری از برهان نظم بتوان عرضه کرد، کار فیلی پیمیده تر از آن است که ابتدا تصور می شود و دلیل آن هم این است که در علوم پیشرفتهایی شده که فیلی از آن تصورات ساده ای را که قبلاً داشته ایم ویران کرده است و لذا امروزه مجبوریم که از راه دیگری وارد برهان نظم شویم و اگر بتوانیم، ادله جدیدی برایش بیآوریم.»<sup>۱</sup>

غرض نویسندگان از ذکر این مثال آنست که استدلالی که در گذشته بسیار متقن و قابل استناد بوده است، امروزه با پیشرفت علوم و کشف مجهولات جدید، این استدلال به استدلالی متزلزل بدل گشته است. البته در این زمینه ما نیز با نویسندگان هم عقیده هستیم. چرا که برداشت پیشینیان از نظم برداشتی بسیار ساده و کودکانه بوده و متکی بر نگرشی سطحی و ظاهری از اشیا و پدیده ها بوده است. مانند آنکه در نظم دهی و تقسیم بندی اشیا، فقط بر اساس یک یا چند ویژگی محدود آن ها را تقسیم بندی نموده و منظم نمائیم. بعنوان نمونه جنس مذکر به تفکیک جنس مونث و یا گیاهان، مجزا از حیوانات و یا اشیا چوبی مجزا از اشیا فلزی و... بدیهی است چنین برداشتی از نظم، برداشتی بسیار سطحی نگر خواهد بود و فلسفه ای که در پس چنین برداشتی وجود دارد، فلسفه اثی بسیار خرد و محدود و ابتدائی است.

اما اگر بادیگاه مجموعه نگر و دیدگاه سیستمی به این نظم نگرسته شود قطعاً نظم نخواهد بود بلکه یک بی نظامی است و اساساً نظم در دیدگاه سیستمی تعریف دیگری پیدا خواهد کرد که فاصله زیادی با تعریف نظم با دیدگاه اول خواهد داشت. در دیدگاه سیستمی جایگاه یک شی یا پدیده در ارتباط با دیگر اجزاء و روابط حاکم بر مجموعه تعریف می شود و حتی ارتباط آن شی با مجموعه های دیگر هم لحاظ می شود بعنوان مثال

وجود پلاتین در یک ماشین بدون در نظر گرفتن جنس آن که فلزی یا پلاستیکی است جایگاهی را در مجموعه موتور دارد که اگر جای آن تغییر کند در اصل باید گفت نظم ماشین به هم خورده است پس نظم در این مجموعه با لحاظ نمودن پلاتین در ارتباط با مجموعه ماشین معنی پیدا می‌کند. اکنون مقایسه تعریف نظم از دیدگاه سیستمی با تعریف نظم از دیدگاه اول تفاوت این دو تعریف را روشن تر نمود.

اما باز هم می‌توان به نظم از دیدگاهی ماورای دیدگاه سیستمی نگریست و آن تعریف نظم از دیدگاه نظام است یعنی با توجه به مجموعه نظام خلقت که هماهنگی دقیقی در کلیه اجزاء و روابط آن به منظور رسیدن به هدفی والا در جهت خاص در حال حرکتند، در این نظام مجموعه‌ها و سیستمهای فراوان وجود دارد. حال اگر بنا باشد که نظم از دیدگاه نظام تعریف شود، این بار تعریفی بسیار فراتر از تعریف نظم از دیدگاه سیستمی یا مجموعه نگری مطرح خواهد شد. یعنی در عالم خلقت وجود هر مخلوق خداوند عبث و بیهوده نبوده بلکه دارای جایگاه خاصی است که در رابطه با هدف کلی نظام معنی پیدا می‌کند. بدیهی است در چنین نظامی هر چیزی که ساخته دست بشر است باید جایگاهی خاص، در ارتباط با نظام هماهنگ، را دارا باشد و به عبارت دیگر ما را به سوی کل نظام خلقت نزدیکتر نماید والا چیزی عبث و بیهوده خواهد بود.

و اکنون اگر به هر پدیده و یا مظهري از فرهنگ و یا حتی اعمال و رفتار فردی نظری بیافکنیم باید دارای جایگاهی، در این نظام باشد، پس می‌بینیم تعریف نظم از این دیدگاه بسی فراتر از تعریف دو دیدگاه قبل خواهد بود!

با کمی دقت در می‌بینیم که از دیدگاه اصالت نظام، هر پدیده‌ای در جایگاه خودش

مستقل از برداشت ما جایگاهی دارد. یعنی عدالتی الهی بر کل نظام حاکم است. نظم از این دیدگاه یک امر «برداشتی» و یا «ادراکی» نیست، بلکه هر چیزی که در سر جای خود باشد «حق»<sup>۱</sup> و هر چیزی که در سر جای خود نباشد باطل معنی می شود. بدین ترتیب حق و باطلی در عالم واقع وجود دارد که مستقل از برداشت ماست. یعنی مستقل از برداشت ما در این عالم نظمی حاکم است. به عبارت دیگر، اینگونه نیست که پدیده ای به زعم ما حق به نظر آید و از دید گروهی، با طرز تفکری دیگر، باطل خوانده شود و یا برعکس. غرض از این کلام آنست که یک «حق» و «باطل» بیرونی وجود دارد که ارتباطی با نوع برداشت و تعبیر و تفسیر ما از آن ندارد.

برای رسیدن به این حق و باطلهای واقعی و بیرونی، ما نیازمند اصول و معیارهایی هستیم تا با کمک آن‌ها به آن نظام و یا «حق» و «باطل»‌ها دست یابیم «وگرنه هر کسی از ظن خود شد یارمن» و هر فرد و گروهی براساس منافع و ملاحظات فردی و گروهی و فرهنگی ... خویش حق و باطل را معنی خواهد کرد. در این اینصورت «حق» و «باطل» مطلقاً در این جهان نبوده و یا اینکه نظمی در این عالم وجود نخواهد داشت که قطعاً چنین نیست. اگر اینچنین باشد «برداشتها اصل خواهد شد» و هر برداشتی ما را به سوی خواهد کشاند.

اگر هیوم و کانت برهان نظم را به زیر سؤال می برند، براساس برداشتهای خود چنین می اندیشند نه بر مبنای یک تفکر واقع نگرانه چرا که همانطور که گفته شد مستقل از برداشت های ما نظمی وجود دارد که آنرا باید در نظم خلقت و هستی نگریست<sup>۲</sup>. تا اینجا اشاره مختصری به مثال برهان نظم بود و اکنون به مثال بعدی «مسئله زن» می پردازیم.

۱- معنای دقیق حق آنست که هر چیزی سر جای خودش باشد ۲- نشریات فرهنگستان علوم اسلامی قم

## ۲-۲-۳- مثال « مسئله زن »

مثال بعدی که نویسنده مطرح نموده ، مسئله زن است که آن را عنوان نمونه ای دیگر

از مباحث کلام جدید مطرح می نماید :

«در نوشته های قدمای ما هرگز بحث زن به عنوان یک بحث مستقل مطرح نمی شود و هیچ کتاب تفسیری ، کلامی یا فلسفی نمی توان یافت که تحت عنوان « زن » ، « محقوق زن » و یا « منزلت زن در اجتماع » بابت گشوده باشد ، بلکه اگر گاهی ذکری هم کرده اند چندان شایسته و بلند نظرانه نیست ، آن ها هم تابع عرف و علم زمان بود اند.»<sup>۱</sup>

نویسنده در ادامه مطلب خود می افزاید:

«مال وقتی شما بخواهید درباره محقوق زن بحث کنید مجبور می شوید که کاملاً مسیر تازه را طی بکنید، یعنی اینها چیزهای ماضی و آماده ای نیست که همه آن را ببینند و بگیرند می باید جستجو کرد و گشت این جستجو ها هم ابزار و هم چشم تازه ای لازم دارد و هم بعد از جستجو چیزهای تازه ای نصیب می شود.»<sup>۲</sup>

در این زمینه ما نیز با نویسنده کتاب هم عقیده ایم که امروزه نگرش نسبت به زن در مقایسه با گذشته تفاوت فاحشی پیدا نموده است . و باید در نگرستن بدان از ابزار و چشم تازه ای مدد جست . لازم به توضیح است که ریشه های اصلی طرح مسئله زن در دنیای امروز برگرفته از زمان رنسانس است . بعد از رنسانس و آزادی بی قید و بند انسان ( از جمیع تقیدات ) و القای تفکر مادی و رهایی از هر آنچه که رنگ و بوی الهی داشت و غوطه ور شدن انسان در بهره گیری از لذایذ مادی و رفاه دنیوی ، این اندیشه را در ذهن بشر بعد

از رنسانس برانگیخت که زن نیز باید از جمیع قیود رهیده و آزاد گردد. و با نمایاندن سراب زیبایی دموکراسی و مشارکت زنان در صحنه های سیاسی فرهنگی و اقتصادی و... شروع به شکستن چهار چوبه های روابط سنتی نموده و با هجوم گسترده فرهنگی به روابط دینی موجود از زن به عنوان یک کالای مصرفی در جهت اهداف مادی بهره گرفتند.

آنچه در این مبحث مهم است اینکه «دفع شبه کردن» از دین یک حرف است و تحمیل دموکراسی بر دین حرفی دیگر اگر معاندین می خواهند بگویند رابطه بین زن و مرد در روابط و احکام مقدس اسلام با پیشرفت زمان باید تغییر کند اشتباه بزرگی است. اسلام به هیچ وجه روابط نامشروع زن و مرد را در صحنه سیاسی و غیر سیاسی تایید نمی کند. اما اینکه از روابط بین زن و مرد در اسلام و در نظام درک درستی صورت نگرفته است، صحیح بوده و امروزه باید از این موضع، تلاش جدید تر و دقت بیشتری بعمل آید. و موضوعاتی که تا بحال با آنها روبرو نبوده ایم در واقع موضوعیت نداشته است، تا به آن پرداخته شود.

با ایجاد «زمینه موضوع»، باید اجتهاد بیشتری صورت بگیرد. امروزه به لحاظ بوجود آمدن روابط جدید در صحنه بین المللی و یابدلیل وضع قوانین باصطلاح حقوق بشر، این مسئله مورد بررسی قرار نمی گیرد، بلکه بدلیل انقلاب اسلامی و طرح نیازهای جدیدی که صورت گرفته است، «مسئله زن» بعنوان مسئله روز مورد بررسی قرار می گیرد. استاد شهید مطهری و یا مرحوم سبزواری در طرح این مسئله، دفع شبهه نموده اند، نه اینکه دنبال ایجاد رابطه جدیدی بوده باشند. در واقع بواسطه نیاز جدیدی که در جامعه ایجاد شده است، باید جوابگوی این مسئله باشند در نتیجه اجتهاد و تفقه جدید در زمینه پاسخگوئی به این مسئله صورت میگیرد.

بالتر از همه، «بواسطه موضوعاتی» که بعد از انقلاب دینی در جامعه ایجاد شده

است، جایگاه بندگی و عبادت زن و مرد نیز باید مشخص گردد. و ما باید به گونه ای برنامه ریزی نمائیم تا مردان و زنانی که در نظام اداری جامعه وارد می شوند در راستای قرب بیشتر الهی قرارگیرند. بنابراین مسئله جدید نظام، مسئله زنهانیتست بلکه مسئله مردها هم هست. قبلاً اخلاق فردی مطرح بوده که امروزه بطور کلی اخلاق اجتماعی ضرورت پیدا کرده است و لذا پویایی اجتهاد و تفقه جدید از کتاب و سنت برای رفع نیاز الهی و غیرمادی در زمینه های اجتماعی ضرورت می یابد. بنابراین توسعه مفهوم علم کلام لازم است، اما این توسعه، تابع رشد ظرفیت ایمان و قرب بیشتر به خداست نه تابع توسعه و پیشرفت مادی. امروزه «ظرفیت تاریخی ایمان»<sup>۱</sup> نیز تغییر کرده و بالا رفته است، لذا تکلیف الهی انسانها نیز سنگین تر شده است. از طرف دیگر همچنانکه در مثال قبلی (برهان نظم) مطرح گردید هر مخلوقی در نظام خلقت مستقل از برداشت ما جایگاهی دارد و زن نیز در این نظام همانند مرد، دارای جایگاهی است که ملاک آن جایگاه هم «تقوی الهی» است. و اصل برای زن و مرد و انس و جن، بندگی و پرستش حضرت حق است نه بهره وری مادی و کسب رفاه بیشتر.

نویسنده در قسمت دیگری از نوشته های خود اشاره به آن دارد که موضوعات مختلف معرفت بشری تا چه حد می توانند بر علم کلام موثر افتند. از جمله:

«مگر تئوری داروین برای متکلمان این همه آشوب و اشکال نیافرید»<sup>۲</sup>

در این مورد نیز بسیار گذرا و با اشاره بگوئیم که این نیز شبهه ای از شبهات مطرح شده

<sup>۱</sup> - ظرفیت تاریخی ایمان - همانطوریکه هر انسان در رشد فردی خود در زمینه های مختلف واجد ظرفیتهای بیشتر می شود. مثلاً ظرفیتهای یک بزرگسال از یک کودک بسیار بالاتر است. در زمینه تاریخی نیز چنین است یعنی ظرفیتهای بیشتر از جنبه های مختلف از جمله فرهنگی، علمی و هنری افزایش می یابد. به عنوان مثال ظرفیت علمی بشر امروز با بشر هزار سال پیش یکسان نیست. پس ظرفیت علمی بشر افزایش یافته است. در زمینه ایمانی نیز چنین است یعنی در طول تاریخ، ظرفیتهای ایمانی افراد افزایش می یابد. یعنی افراد ظرفیت بیشتری برای مؤمن شدن می یابند.



در جهان امروز است ولی ما به عنوان افرادی متدین و مذهبی نمی توانیم بپذیریم که تکامل انواع و نسل انسان در این نردبان تکامل که از پلکان آن به پایین می رویم به میمون یا موجودات پست تر از آن ختم گردد. چرا که ما در این زمینه، اصل موضوعه صریح و روشنی را داریم و آن اینکه نسل بشر به حضرت آدم (ع) برمی گردد. و اگر داروین و داروینیسم به استناد فسیلهای موجود و تئوریهای ارائه شده به سراغ این موضوع رفته اند، باید گفت که زیر بنای متدولوژی بکارگرفته شده آنها اساساً زیر سوال است. چرا که متدولوژی با پیش فرضها، معیارها و تئوریهای صرفاً حسی و تجربی قطعاً، محصولی صرفاً تجربی و مادی را خواهد داد و اگر ما با پیش فرضها و متدولوژی دیگری به سراغ این موضوع برویم، قطعاً به نتایجی متفاوت از یافته‌های داروین خواهیم رسید.

این نکته را باید متذکر شد که این موضوع بعنوان شبهه ای از شبهات مطرح است نه آنکه معرفت بشری برای دین و علم کلام موضوع سازی نماید زیرا دین برای تمامی موضوعات، اصول موضوعه هایی داشته و در عین حال متدولوژی متناسب با خود را ارائه می نماید.<sup>۱</sup>

پس از بیان موضوعات فوق ممکن است این سؤال مطرح شود که، پاسخهای ارائه شده شما نیز برداشتی از موضوعات فوق است که متفاوت از برداشت دیگران است. در این زمینه چه پاسخی دارید در پاسخ به این سؤال باید بگوییم ما نیز این نکته را می پذیریم که تحول در ادراک حاصل می شود و درک از مسائل در هر زمان و به مقتضای شرایط، تحول می یابد. اما باید به این نکته توجه داشت که تحول با دو منشاء صورت می پذیرد. اگر ادراک را متأثر از جنبه های مادی بدانیم قطعاً تحولات نیز در راستای نگرشهای مادی صورت می

پذیرد و اگر ادارک با انگیزه های الهی متحول شود، تغییرات نیز جهت الهی به خود گرفته و منجر به بالا رفتن ظرفیت ایمانی افراد جامعه میگردد و از سوی دیگر موجب افزایش پرسش حضرت حق نیز خواهد شد که در این زمینه بعداً بحث خواهد شد.

### ۳-۳- نقض استدلالها

#### ۱-۳-۳- توسعه علم کلام با پایه های معارف بشری

بحث ما تا اینجا، اشاره به مثالهای موجود در متن کتاب بود. ولی اکنون بنا داریم، با توجه به مسیر ارائه شده در بحث و غرضی که نویسنده در پی آن بوده است، به موضوع بنگریم. همچنانکه در ابتدای بحث نیز اشاره شده، هدف کلی درس اول، بیان این نکته است که مفهوم علم کلام توسعه یافته است. به این معنی که مفهومی که امروزه از علم کلام (کلام جدید) استنباط می شود، بسیار وسیعتر و گسترده تر از مفهومی است که در گذشته از علم کلام (کلام قدیم) استنباط می شده است. این توسعه مفهومی از آن جهت است که با گذشت زمان و توسعه معارف بشری، شبهات جدیدی را طرح نموده که علم کلام خود را موظف به دفاع در مقابل آن شبهات می دیده است. پس برای پاسخ دهی به آنها و دفاع از حریم شریعت، نیازمند به ابزارها و سلاحهای متناسبی است. منظور از سلاحها و ابزارها، روشها یا منطقی است که با کمک آن منطق یا ابزار، بتواند به تعهد خویش که دفاع از حریم شریعت است، جامع عمل ببوشاند. به عبارت دیگر با روش و منطق قبلی، علم کلام فقط نمی توانست از محدوده کمتری از شریعت دفاع نماید. ولی این بار با بکارگیری روشهای جدیدتر که همان روشهای برهانی فلسفی است، قادر خواهد بود گستره وسیعتری از مرزهای شریعت را دفاع نماید. این همان مفهوم توسعه کلام است.

البته همچنانکه ذکر شده توسعه مفهومی علم کلام بواسطه دست یابی به ابزار

جدیدتر (ابزار برهانی فلسفی) صورت پذیرفت. بدین ترتیب که ابزارهای جدیدتر توسعه یافته و موجب توسعه مفهومی کلام (کلام جدید) گردید و با این توسعه ابزار و متکلمین توانستند وظیفه خودشان را که دفاع از شبهات است، به نحو مناسبی انجام دهند.

### ۲-۳-۳- ابزار علم کلام و ملاک صحت آن

حال که سخن از ابزار به میان آمد، شایسته است در همین جا به این موضوع نیز پرداخته شود که منظور از ابزار چیست؟ این مضمون بیانگر آنست که ابزار به عنوان وسیله‌ای است که با کمک آن می‌توانیم به مقصدی دست یابیم. همانند ماشینی که با کمک آن به مقصد می‌رسیم. به عبارت دیگر منظور از ابزار در اینجا یعنی روش و منطقی که بتوانیم با کمک آن به مقصد خود یعنی دفاع از حریم شریعت برسیم. ما برای رسیدن به مقصد، نیازمند به وسیله و ابزاری هستیم تا ما را سریعتر و راحت‌تر به مقصد برساند. برای دست یابی به آن وسیله، باید کارخانه‌ای باشد تا بتواند آن وسیله را تولید نماید. یعنی کارخانه‌ای لازم است که ماشینی تولید کند، تا با آن ماشین بتوانیم به مقصد برسیم.

این ماشین ممکن است ماشینی سریع و دقیق و مطمئن باشد یا ماشینی ابتدائی و با کارائی کم. که قطعاً ما بدنبال ماشین نوع اول هستیم. در اینجا عقل بعنوان کارخانه تولید کننده ماشین (ابزار) محسوب می‌شود و ماشین بعنوان منطق و روشی است که با کمک آن به استدلال می‌پردازیم تا بتوانیم به مقصد خود که دفاع از حریم اسلام است، دست یابیم. در طول تاریخ علم کلام، بمنظور دقیقتر شدن ابزارها و برهانی نمودن آنها، متکلمین متوسل به شیوه‌های عقلی (منطق صوری) گردیده‌اند، چرا که منطق صوری به

عنوان محصولی از کارخانه عقل بود.

اکنون که بحث ما توسعه ابزار است، سؤالی که مطرح می شود اینست که، آیا کارخانه، (عقل) خود توسعه یافتنی است یا خیر؟ و آیا ابزار حاصل از کارخانه (منطق صوری) به اندازه کافی دقیق و قابل توسعه هست یا خیر؟

در پاسخ به سؤالات فوق باید عنوان نمود که عقل ممکن است یک وقت امور حسی را بسنجد و یک وقت خودش را و یک وقت نیز به طرف نقل برود. حال باید پرسید آیا صحت و غلط در عقل و در ابزار (منطق صوری) راه دارد آنچه مسلم است باید گفت بحث صحیح و غلط (حق و باطل) در ابزار هم موضوعیت دارد. حال خود ابزار ممکن است علم باشد یا روش که در هر دو حال، باید قضاوت داشته باشیم. منطقیون معتقدند که:

«علم منطق راه و رسم صمیم اندیشیدن و درست فکر کردن را می آموزد و از مفیدترین و لازم ترین دانشهاست و تمصیل هر علم و دانش و اساساً باز شناختن حق از باطل منوط و موقوف بدان است و متی وصول به سعادت و (ستگاری بدون استعانت از آن مسیر نیست!.

نویسنده معتقد است که کلام با تکیه به فلسفه باعث شد که برهانی و علمی گردد. در رابطه با مطالب فوق، نکته این است که ابزارها (منطق صوری) و عقل، مصداقی از بحث حرکت و تحول است. بنابراین باید پرسید که آیا عقل و ابزارهای آن تکامل پذیر هستند یا خیر؟ که براساس دیدگاه نویسنده تکامل پذیر اند. بنابراین اگر ابزار، تکامل پذیر باشند، پایگاه تکاملش باید خودش (عقل) برگردد و در واقع خودش باید موجب تکامل خودش شود. که در اینصورت منجر به اتصال مطلق می گردد و اتصال مطلق یا تعلق به خود،

سکون را نتیجه می دهد که این رد تکامل است. از طرف دیگر عقل هم مثل چشم و گوش قدرت ایجاد گمانه و نسبیت را دارد و می تواند ایجاد گمانه هایی بکند که منجر به ضایع شدن خودش گردد. بنابراین از این دیدگاه عقل ابزار راه و رسم صحیح اندیشیدن نخواهد شد.

اتکاء کلام به فلسفه نشانگر آنست که کلام به جای تکیه به انبیاء و کتاب (نقل) به ابزاری اتکا داشته باشد که  $2 \times 2 = 4$  را برای عقل اثبات کند و هیچ الزامی هم برای تکیه به انبیاء وجود نداشته باشد و اگر هم چیزی اثبات شود، تکیه گاهش خود عقل باشد. بنابراین ملاک صحت را خود عقل تعیین می کند.

اما اگر کلام، به کتاب و انبیاء تکیه کند، صحت و بطلانش به نقل بر می گردد، نه به عقل. بنابراین ملاحظه می شود که این دو دیدگاه دو نوع جهان بینی است. یکی جهان بینی مادی و دیگری جهان بینی الهی است. مبنای جهان بینی مادی، تکیه به عقل است. ولی در جهان بینی الهی تکیه به نقل.

عقل در تکامل خود، به عنوان ابزار، چیزی را باید پایگاه توسعه خودش قرار دهد. در فلسفه اصالت شیئی و اصالت کیفیت یا اصالت عقل، ربط و قانون<sup>۱</sup> (امر ثابت) پایگاه حرکت و تکامل است. اما در اصالت نقل یا اصالت ایمان، نقل است که پایگاه حرکت و تکامل است.

در فلسفه نظام ولایت، فاعلیت و ربوبیت الهی پایگاه استعداد و حرکت و تکامل است و عقل مخلوق خداست که از «نتوانستن» باید شروع کند، نه از «توانستن». لذا عجزش را باید در خانه خدا ببرد، تا حرکت تکاملی اتفاق افتد. پس عقل هم برای متکامل شدن ابزار

۱- برای آشنایی بیشتر با فلسفه های مذکور به نشریات فرهنگستان علوم اسلامی قم مراجعه شود.

تولیدی خود، در این ابزار سازی به حضرت حق تولی داشته باشند. در این حالت است که عقل مخلوق خدا بوده و می خواهد خدا را پرستد.

باین بیان، ابزار سازی هم می تواند مادی و هم می تواند الهی باشد. در بحث از محصول و مقصد که از طریق این ابزار و مواد بدست می آید، اگر ابزار صحتش، متقوم به خودش نباشد و خارج از خودش پایگاه صحت را معرفی کند، و پایگاه صحت را هم به فاعلیت مطلق خداوند متعال تعریف می کند و بدین ترتیب صحت عقل را به مشیت حضرت حق تعریف کرده است. و اینکه چرا حق است، چون او ایجاد کرده است. در واقع کسی که بی نیاز است آنرا ایجاد کرده است، یعنی خداوند متعال آنرا خلق نموده است.

بنابراین ابزار سازی اگر به بیرون بر گردد و قانون و ربط و تعلق هم نباشد فاعلیتی بشود که کمبودی نداشته باشد "ایجاد" و "افاضه ای" می کند که برای خودش نیست و نفعی به خود ندارد پس بر حق هم هست. عقل در نظام ولایت یک نحوه فاعلیت میکند که بر اساس "اختیار" می تواند "ایجاد" عمل کند یعنی تحت قوانین جبری نیست و به این ترتیب، هم می تواند، ابزار سنجش عبادت را بسازد و هم می تواند ابزار شیطنت را بسازد. اینجاست که پرستش در فاعلیت معنی می دهد و به عشق و ایمان تبدیل می شود. عشق یعنی اراده خداوند با اراده ما یکی می شود، به بیان دیگر عشق یعنی، دو اراده در یک موضوع، یکنواخت و برابر می شود که تقوم اراده ها هم حرکت را ایجاد میکند و وصل به حرکت و فاعلیت بالاتر (حضرت حق) می باشد اینجا حرکت در فلسفه منطق و فلسفه روشهاست و این تحریک عقل برای ابزار سازی است و بعد از اینکه عقل جهت دار رشد بقصد تبار اولین اصل برای ساختن روش می شود و طرف تعبد اگر خدا باشد موجب اشتداد پرستش است و اگر نفس باشد عنانیت است.

نکته بعدی که نویسنده به آن پرداخته است، مسئله کلی بودن فلسفه و جزئی و مصداقی بودن کلام است که بعنوان یک تفاوت گوهری بین ایندو مطرح شده است. «پس در فلسفه، ما اصولاً دنبال دواجم و ضرورت و کلیت می‌رویم و به امور شفاف، جزئی غیرضروری و غیر دائم کار نداریم. فیلسوف بنایش بر این است در دنیا دنبال آنگونه چیزها بگردد. اما فن متکلم فنی است که او را و میدارد به امور خاص شفاف در عالم خارج توجه کند... این دیگر به معنای فلسفی و منطقی، راه برهانی ندارد چون در اینجا نمی‌خواهید یک امر کلی دائمی ضروری را اثبات کنید»<sup>۱</sup>.

منظور نویسنده از این بیان آن است که فلسفه بدلیل کلی بودنش برهانی و کلام بدلیل جزئی و مصداقی بودنش غیر برهانی است.

نویسنده معتقد است که فلسفه دنبال کلیات انتزاعی و برهانی است. چون فلسفه روش مند شده و به برهان، استدلال و حجت و به بداهتها تکیه می‌کند. لذا علم صدرصد پیدا می‌شود بدین ترتیب در روش قیاسی نوع اول (ابزار فلسفه) با کنار هم قرار دادن «صغری» و «کبری» (که از بدیهیات هستند) یک «نتیجه کلی» گرفته می‌شود که چون پایه های این نتیجه بر بداهت ها تکیه دارد، لذا نیازی به اثبات نیست و به همین دلیل هم هست که فلسفه برهانی است.

ولی علم کلام با تکیه به نقل، استدلال می‌کند مثلاً می‌خواهد نبوت شخص پیامبر اسلام که در آن زمان خاص دنیا آمده را اثبات کند و یا کتاب نازل شده از طرف خدا را مشخص نماید. اینجا در واقع علم کلام تعیین مصداق می‌کند و می‌خواهد عینی کند که این دیگر کلی نیست و نمی‌خواهد روی کلیات صحبت کند. نویسنده با این بیان عنوان کرده که

علم کلام به علوم تجربی نزدیک شده است. چرا که در علوم تجربی نیز روی مصادیق بحث می‌کنند و کلی حرف نمی‌زنند از این طریق است که کلام روی کلی بحث نمی‌کند بلکه بر روی مصادیق صحبت می‌کند. لذا با علوم غیر کلامی که آن‌ها نیز روی مصادیق عینی صحبت می‌کنند، ارتباط پیدا می‌شود و علوم غیر کلامی از این راه بر علم کلام تاثیر گذارده و موضوع سازی می‌کنند. این همان طرح موضوعات جدیدی است که وارد علم کلام می‌شود.

### ۳-۳-۳- بلاموضوع بودن علم کلام

از آنجائیکه علم کلام بر روی مصادیق بحث می‌کند و مصادیق نیز حد و حصر ندارند، لذا نمی‌توان موضوع خاصی را برای علم کلام قائل شد. حال باید از نویسند محترم پرسیم آیا هر علمی که بر روی مصادیق صحبت می‌کند بلاموضوع است؟ اگر چنین است، چرا ما، علوم دیگری را که روی مصادیق صحبت می‌کنند، بلاموضوع نمی‌دانیم؟ مثلاً چرا فیزیک و شیمی.. را بلاموضوع نمی‌دانیم؟ اینکه بگوییم چون علم کلام روی کلیات صحبت نمی‌کند پس علمی است مصداقی و در نتیجه بلاموضوع است، امر پذیرفتنی نیست. چرا که با طرح بلاموضوع بودن علم کلام، این علم نیز همانند دیگر علوم تجربی محسوب می‌شود و در نتیجه به جرگه معارف بشری می‌پیوندد. پس علم کلام در رابطه با دیگر معارف بشری قرار می‌گیرد. پس متاثر از آنها می‌شود و مسائلی که در آن علوم مطرح هستند برای علم کلام موضوع سازی می‌نمایند. در اینصورت باید گفت، اگر نویسنده محترم، علم کلام را به عنوان معرفتی از معارف بشری، قلمداد می‌نمایند. پس باید بپذیرند که تنها معارف بشری و علوم تجربی برای کلام، موضوع سازی می‌نمایند. بلکه



کلام نیز برای آن علوم می تواند موضوع ساز باشد.

به عنوان مثال همانطور که ذکر شد مسئله زن به عنوان موضوعی که توسط معارف بشری در کلام مطرح گردیده است کلام نیز می تواند با طرح موضوعاتی نظیر (نسل بشر از حضرت آدم (ع) می باشد) را برای علوم تجربی بسازد و حال این علوم تجربی است که با در پیش داشتن دو موضوع در مورد انسان باید پاسخگو باشد. یعنی نظریه داروینیسیم و تکامل موضوع برای علم کلام (واصل موضوعه نسل بشر از حضرت آدم است) موضوع برای زیست شناسی می شود. پس یک رابطه دو طرفه بین علم کلام و علوم تجربی برقرار خواهد بود. یعنی هر کدام برای دیگری می تواند موضوع ساز باشد نه آنکه یکی تولید کننده «قضیه» و «موضوع» برای دیگری باشد و دیگری مصرف کننده یافته های آن نتایج، که نویسنده محترم در این تقسیم بندی کلام را جزء علوم مصرف کننده قرار داده و علوم زیست شناسی و... را جزء علوم تولید کننده معرفی می نماید. که انشالله، در مسابحث بعدی در این زمینه بیشتر به سخن خواهیم پرداخت.

#### ۴-۳-۳- غرض علم کلام، مخاطب و تفاهم

ما نمی توانیم علم کلام را بلا موضوع بدانیم. مگر نه آنست که علم کلام بر روی موضوعاتی که در حریم دین مطرح می شود صحبت می کند. پس در اینجا باید دریابیم. دین حامل پیامی است و ما نیز باید آن پیام را دریابیم. به عبارتی در اینجا پای مخاطب و تفاهم در میان است. در نتیجه غرض علم کلام، مخاطب و تفاهم است. برای رسیدن به این غرض، اگر قرار باشد، دین چیزی بگوید و ما به آن دست نیابیم و نتوانیم منظور او را دریابیم، پس اساس دین چیزی عبثی می شود.

در اینجا با توجه به بشری بودن معرفت دینی که نویسنده به آن تکیه دارد، باید دین را تعریف کنیم؛ تا مشخص گردد که دین چیست؟ در پاسخ به این سؤال دو احتمال وجود دارد: احتمال اول آنست که دین آن چیزی است که به قلب نبی اکرم (ص) نازل شده است و یک امر قدسی و دست نیافتنی است.

احتمال دوم اینکه دین همان کتاب و کلمات ائمه (ع) است که در دسترس ماست و می توان از آن فهمید و مطالبی را به آن نسبت داد. در اینجا است که علم کلام مطرح می شود. پس موضوع علم کلام رجوع مستمر به کلمات وحی بوسیله ابزار قاعده مند است تا با کمک این ابزار، به غرض دین دست یابیم.

اگر مخاطب و تفاهم را به شارع قید کنیم، فهم دینی بدست می آید. اگر هدف و غرض شارع را بخواهیم بفهمیم باید مخاطب و تفاهم با شارع را بفهمیم. پس مخاطب و تفاهم، موضوعی عینی است. بنابراین هرگونه برداشتی را بدون اینکه قید شارع داشته باشد نباید به دین نسبت بدهیم و بگوئیم این معرفت دینی است.

برای دست یابی به غرض دین، قطعاً ادارکی از دین خواهیم داشت و ممکن است این اداراک بطور تمام و کمال آن چیزی نباشد که دین گفته است ولی لاجرم ما به عنوان بشر برداشتی از آن خواهیم داشت که آقای سروش این برداشت را یک معرفت بشری می داند که از دین انجام گرفته پس این معرفتی است بشری از دین. و چون این یک معرفت بشری است همانند دیگر معارف بشری، موضوعات مربوط به آن، دارای تغییر و تحول خواهد بود و در نتیجه معرفت دینی ثابتی را پدید نخواهد آورد.

این موضوعی که نویسنده کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت بسیار بر آن تاکید دارد و تئوری نوین در فهم از دین، مطرح می نماید جای بسی صحبت و گفتگو دارد. در درجه

اول باید پرسید نویسنده محترم چگونه، معرفتی را از سویی، معرفت بشری و از سوی دیگر آن را معرفت دینی می‌شمارد؟ که این خود جای تأمل دارد. نکته بعدی آن‌که اگر ما معرفتی را به دین نسبت می‌دهیم حمل بار «دین» بر این معرفت چگونه پدیدار گشته است. آیا این بدان معنی است که ما بر روی مقوله‌ای به نام دین مطالعه کرده و خود برداشتی از آن داشته ایم یا ما در مطالعه از دین به نتیجه‌ای رسیدیم که دین آن را گفته است؟ اگر شکل اول باشد که دیگر نمی‌توان کلمه دین را برای معرفت حمل نمود و اگر مراد صورت دوم احتمال باشد، در آن صورت این برداشت صرفاً یک برداشت فردی و شخصی نخواهد بود. بلکه روش و قاعده کلی بر آن حاکم است که اگر هر کسی آن را رعایت نماید به همان نتیجه‌ای خواهد رسید که ما رسیده ایم. دقیقاً مشابه همان مطلبی که ما در شناخت پدیده‌ها، برای جلوگیری از خطای ذهن و برداشتهایمان از روش و متدی استفاده می‌کنم که به آن «منطق» می‌گویند. منطق صوری قرن‌ها در این میدان حکومت کرده و هنوز نیز روشی قابل استناد از سوی بسیاری از علماء است. مگر نه آن است که منطق بعنوان ابزاری تلقی گردیده است که کار و وظیفه اش جلوگیری از خطای ذهن در تفکر است. تا هر کس به زعم خسویش برداشت و پندار خود را صحیح نشمارد؟ و آن روشی را که منظور نظر ما است، خود نوعی منطق است. مادراینجا برای روشن شدن موضوع به نکات زیر اشاره می‌نمایم.

۵-۳-۳. روند نسبت قول به ناقل

مادر نسبت دادن هر قول به ناقل یا نسبت دادن هر موضوع به صاحب آن سه وجه زیر

را داریم:

۱- سند

۲- استناد

۳- اسناد

۱-۵-۳-۳- سند :

عبارت یا کلامی است که ناقل یا ناقلین بیان داشته اند که باید عیناً در نزد مخاطبین موجود باشد و مشخصاً در این بحث منظور ما از سند همان کتاب و احادیث و روایاتی است که عین آن در نزد ما موجود است .

۲-۵-۳-۳- استناد :

منظور از استناد همان قواعد و شیوه هایی است که رعایت آن ها موجب می شود ما در استفاده از سند دچار خطا و اعوجاج نگردیم . بدیهی است باید در این ابزار رعایت تقوا و دقت و نکته سنجی اعمال شده باشد . تا در اندازه گیری هایمان دچار اشتباه نشویم . به عبارت دیگر مانند اینکه در گذشته برای مشاهده ، از چشم غیر مسلح استفاده می شده ولی امروزه ابزارهای دقیق و با ضریب خطای بسیار ناچیز بکارگیری می شود . نظیر میکروسکوپ و غیره . منظور از این ابزارها در بحث ما منطبق است .

۳-۵-۳-۳- اسناد :

منظور از اسناد ، محصول یا ماحصل یافته هایی است که بواسطه بکارگیری شیوه های استناد (منطق) بدست می آید . منظور ما از اسناد در این بحث می تواند رساله یا فتوی یا هر یافته فقهی باشد که از طریق اجتهاد ، حاصل گردیده است .

بنابراین ملاحظه می شود که سه وجه فوق همانند سه ضلع لاینفک یک مثلث عمل می نمایند و نمی توان از هیچ یک از آن ها چشم پوشی کرد . نکته ای که در اینجا باید به آن توجه نمود اینکه ضریب اهمیت هر سه ( اسناد - استناد - اسناد ) بطور یکسان نبوده و هر یک دارای اهمیت خاصی است .

با توجه به مطالب فوق در می‌یابیم که اگر امری را به دین نسبت دهیم باید با رعایت سه وجه فوق باشد. برای روش شدن موضوع به مثالی می‌پردازیم. بطور نمونه اگر بنا باشد نظر یا عقیده‌ای را به ارسطو یا افلاطون و یا ابن سینا نسبت دهیم، باید از منطقی استفاده نمائیم که بتوانیم آن قول را به ایشان نسبت دهیم و اگر نه، چگونه می‌توان اندیشه و برداشت خود را بنام فهم از نظریه ارسطو یا افلاطون تلقی کرد؟

بدیهی است که نمی‌توان اهمیت، این سه بعد را یکسان تصور نمود و قطعاً در بین آن‌ها ترتیبی از اهمیت وجود دارد. فرضاً اگر یکی از آن‌ها دارای ضریب اهمیت یک باشد و دیگری ضریب اهمیت دو داشته و سومی دارای ضریب اهمیت چهار باشد. در نسبت سنجی بین این سه بعد لازم است که نسبت ۴ به سند، ۲ به استناد و یک به اسناد داده شود.<sup>۱</sup> اما نویسنده بر خلاف این نسبت سنجی، یک به سند، ۴ به استناد و ۲ به اسناد داده است. و به این ترتیب بحث استناد که همان ابزارها می‌باشد. از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است که این همان چگونگی بکارگیری ابزار برای فهمیدن است اما مسلم است. که سند از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است، چرا که سند کلام وحی و سخن الهی است که در آن خطا راه ندارد.

اکنون که کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت را تجزیه و تحلیل می‌نمایم آیا آقای سروش به ما این اجازه را خواهند داد تا هر مطلبی را که ما خودمان از کتاب ایشان استنباط نمودیم به ایشان نسبت دهیم؟ اگر هر کسی بر اساس ادراک خود از این کتاب مطلبی را به شما نسبت دهد، اصلاً غرض شما بدست نمی‌آید. مگر نه آنست که شما از نگارش این کتاب غرضی را دنبال می‌کرده‌اید؟ تا با تالیف آن تصرفی در خواننده و مخاطب خود

۱- البته استدلال این مطلب در جای دیگری طرح خواهد شد.

بنمائید؟ حال اگر ما قادر نباشیم، غرض شما در یابیم، پس راه فهم بر ما بسته خواهد شد. یا اینکه امکان دستیابی به آن غرض (با توجه به امکانات و شرایط خاص) بر ما میسر نگردد، این کار موجب نقض غرض شما خواهد شد.

اگر بگوییم، این کتاب را که شما در ده سال قبل نگاشته‌اید مردم در آن موقع طوری می‌فهمیدند که امروزه به شکل دیگری آن را می‌فهمند و ده سال دیگر طور دیگری خواهند فهمید؟ پس هیچ وقت فهم درستی از کتاب شما بدست نخواهد آمد. البته ما این تحول در درک فهم را نفی نمی‌کنیم. ولی چنین نیست که بگوییم امکان فهم آن وجود ندارد. اگر منظور از تحول این باشد که ماهرچه می‌فهمیم بازهم به غرض شما نرسیده ایم. آیا این تحول راه فهمیدن را بر ما بسته است؟

پس نتیجه می‌گیریم که رشد ادراک، باید از اجمال به تبیین باشد و عمق پیدا کند، تا بتوان نسبت رشد به آن داد. در رشد قدر متیقن حرف و نظر از بین نمی‌رود. چرا که تحول و رشد را نمی‌توان به تناقض معنی کرد. یعنی فهم جدید، برداشت قبلی را مطلقاً نقض نمی‌کند.

به طور مثال انسان روزی نوزاد بوده که رشد نموده و تبدیل به فردی تنومند شده است. ولی باید به این نکته توجه نمود. که آن نوزاد، در این فرد تنومند، حفظ گردیده است و نمی‌توان گفت، آن نوزاد دیروز ربطی به فرد تنومند امروزی ندارد. یعنی علیرغم تغییر باید وجه ثابتی در این بین حفظ شده باشد که ما بتوانیم این انسان امروزی را همان نوزاد دیروزی بدانیم.

بنابراین ما دیروز از مطلب چیزی می‌فهمیدیم و امروز چیز دیگری می‌فهمیم که بین این دو فهم تفاوت زیادی وجود دارد و ما امروز فهممان دقیقتر از گذشته شده است. مانند

آنکه شناخت ما از بیولوژی انسان یک شناخت سلولی بوده ولی امروز شناختمان یک شناخت ساختاری شده است. پس چنین نتیجه می‌گیریم که فهم ما در قبل، اجمالی بوده و الان تفصیلی شده است.

در اینجا به مثال دیگری اشاره می‌نماییم. به عنوان مثال، طول قلمی که ما الان بوسیله آن این مطلب را می‌نویسیم، ۱۴ الی ۱۵ سانتی متر است. فردا ابزار ما دقیقتر می‌شود. علاوه بر سانتی متر، میلی متر را هم می‌توانیم محاسبه کنیم. پس درک ما از طول قلم عوض می‌شود. یعنی طول قلم می‌شود بین ۲-۱۴ و ۸-۱۵. باز ابزار فهم ما نسبت به طول این قلم رشد بیشتری می‌باید چرا که مقیاس طول را نه تنها بر اساس سانتی متر بلکه میلی متر و یا آنگستریم هم محاسبه می‌کنیم. ولی هر چه ابزار ما در آینده بیشتر تحول پیدا کند و دقیقتر شود باز هم طول این قلم بین ۱۴ و ۱۵ سانتی متر باقی است و از بین نمی‌رود که این همان قدر متقین ذکر شده می‌باشد، که به آن اشاره شد. بنابراین قدر متیقن هر چیزی علی‌رغم تحولات باز هم، حفظ می‌شود. در غیر این صورت اگر قدر متقین ها محو شود. دیگر راه تخاطب و تفاهم هم بسته می‌شود. زیرا فهم امروز ما بریده از فهم دیروز خواهد شد. در نتیجه در مثال فوق که مربوط به فهم از کتاب شما بوده، نه شما می‌توانید غرض خود را به ما منتقل نمائید و نه ما می‌توانیم به غرض و مقصد شما از نگارش کتاب دست یابیم. که در اینجا باید گفت حداقل آن است که عین مطلب شما را نقل و به ظاهر آن دقت نماییم و در قدم بعدی آن را تحلیل و به مبنای آن برسیم.

ما ممکن است با هر بار مطالعه کتاب شما به نکاتی دست یابیم. چون بعد از هر مطالعه دقت بیشتری می‌نمائیم و قدمی به غرض شما نزدیک تر می‌شویم و خلاصه بعد از چندین مرتبه مطالعه می‌توانیم یا تماماً به غرض شما و یا قریب به یقین آن برسیم ولی به هر

حال در لحظه ای دقیقاً به منظور شما دست خواهیم یافت. پس ما باید بدنبال روشی باشیم که مارابه غرض شما برساند.

ما در مطالعه و بررسی نظرات شما هدفی را دنبال می کنیم که آن هدف عبارتست از تخاطب و تفاهم و یا به عبارتی رسیدن به منظور و غرض شماست. پس مسلم است برای رسیدن به نظرات شما که در این کتاب مطرح شده، باید اصل بر عین نوشته های شما بگذاریم نه آنکه اصل را برداشت خود از نوشته های شما بدانیم. بنابراین برداشتهای ما باید منطبق بر نوشته های شما باشد و اگر بنابه هر دلیلی نتوانیم به غرض شما از نوشته هایتان دست یابیم نشان دهنده آن است که موانعی در سر راه است که ما باید با رفع آن موانع و دستیابی به ابزارها و روشی که ما را در این زمینه یاری کند همت گماریم. از جمله اینکه ممکن است، به علت ناآشنایی با منطق و فلسفه نتوانیم مضامین کتاب شما را در یابیم پس لازمه فهمیدن کتاب شما آن است که با اصول کلی منطق آشنا باشیم که ندانستن فلسفه و یا منطق یعنی نداشتن سلاح و ابزار لازم برای فهمیدن مطالب شما. پس اشکال از ناحیه شما نیست چرا که شما مطالب خود را در کتابتان آورده اید و عین آن مطالب در نزد ماست و این ما هستیم که باید با کمک ابزارهای متناسب به هدف شما که انتقال مفاهیم کتابتان به ماست، دست یابیم. اگر ما اصل را بر برداشتهای خودمان بگذریم در اینصورت هرگز به اصل مطالب شما دست نخواهیم یافت.

در مقوله دین اصل سند، عبارتست از کتاب و سنت که در نزد ما موجود است و در مورد استناد یا روش برداشت از دین نیز ما قوانینی داریم که اصولیین به تفضیل بدان پرداخته اند که با رعایت آن اصول می توان گفت آنچه را که محصول این کار است (اسناد) همان فتاوایی است که علما و فقهای اسلامی ارائه نموده اند پس اینگونه نیست که هر فردی



صرفاً بر مبنای فهم خود از دین برداشت خاصی نماید و آن را به دین نسبت دهد.

سؤالی که مطرح است اینکه، پس چگونه است که بین فتاوی محییان دین، اختلاف وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت اگر کمی بادقت نظر بیانکنیم می بینیم که در طول هزار سال گذشته فتاوی تمامی علماء در قریب به یقین موارد مشابه یکدیگر بوده است و در اصول کلی هیچیک با هم اختلافی نداشتند یعنی تا بحال عالمی نبوده است که فتوی می دهد، نماز صبح را سه رکعت باید خواند و عالم دیگر نماز صبح را دو رکعت بداند و در مسائل خمس حج، روزه و در تمامی آن‌ها اصول کلی مشترک است، الا موارد جزئی که درصد ناچیزی از فتاوی را تشکیل می دهد که آنهم بنابه دلایل زیادی قابل توجیه است. که اینجا جای پرداختن به آن نیست.

### ۶-۳-۳- شرایط تعیین کننده نیازها

اما در شرایط حاضر به علت وارد شدن برهه ای از زمان که به لحاظ انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی نیازهای جدیدی برای ما مطرح شده که در گذشته این نیازها وجود نداشته طبعاً علماء نیز بدنبال پاسخی که اساساً سؤال آن مطرح نبوده است نرفته‌اند. این بدان معنی نیست که این پاسخها در دین نبوده است و موانعی بر سر راه فهمیدن آنان وجود داشته است اگر این نیازها در آن زمان هم مطرح می شد باز هم علمای دین در همان زمان با استفاده از اسناد (قرآن و سنت) پاسخ آن‌ها را می یافتند و اگر در این پاسخ دهی احساس سستی کردند ابزارهایشان باید توسعه یابد. البته مسلماً این کار را می کردند. در آینده نیز اگر شرایطی پیش آید که ما نیازهای دیگری پیدا کنیم باز هم پاسخ خود را از دین خواهیم یافت. پس ما با پذیرفتن تحول در ادراک، اصل را برسند قرار می دهیم و هر بار براساس

نیازی که مطرح می شود به آن سند مراجعه و پاسخ متناسب را از آن در می یابیم و ابزار را توسعه می دهیم نه آنکه اصل را بر برداشتهای خود قرار داده و هر زمان تعبیری خاص از خود را به دین نسبت دهیم چرا که در آنصورت این حق برای کتاب و سنت محفوظ است که بر ما اعتراض نماید که این سخن شما، از ما نیست. همچنانکه شما این حق را بر خود محفوظ می دانید که بر کج فهمان از سخن خویش، خرده بگیریید و معترض شوید.

### ۷-۳-۳- عینی بودن حق و باطل و معیار صحت

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که باید حق و باطلهایی در خارج از برداشتهای ما وجود داشته باشد و ما باید معیار صحتی داشته باشیم که بتوانیم با آن یافته های خود را محک بزنیم. ورنه هر سخنی و اندیشه ای که به زعم خویش صواب می آید را اصل قرار دهیم، این معیار چیزی نیست جز آنچه از سوی خالق این جهان نازل شده است. نه آنکه ما از یافته های عقلی و تجربی خود دریافته باشیم. بنابراین ما نباید یافته های خویش را بر اساس آزمون و خطا و یا اصل وقوع ( هر آنچه که در عالم خارج واقع شده است پس صحیح است ) بنا کنیم البته چنین پنداری ناصواب است چرا که همانطور که گفته شد حق و ناحق هر دو در عالم وقوع یافته و عینیت دارند. پس یافته های ما بر اساس وقوع بیرونی نمی تواند باشد زیرا، هر وقوعی ملاک صحت نیست. برای روشن شدن موضوع به ذکر مثالی می پردازیم کشورهای غربی در گذشته عمل هم جنس گرایی را گناه و زشت می پنداشتند و حتی آن را یک بیماری تلقی کرده و در منابع روانپزشکی آن را عمل غیر عادی و بیماری محسوب می کردند.

در سالیان اخیر که وقوع این پدیده در بیرون به وفور یافت می شود، امری عادی

تلقی شده و استدلالشان نیز بر آن است که عده کثیری به این عمل مبادرت می ورزند پس ما نمی توانیم آن را رفتاری غیر عای بنامیم. به عبارتی می بینیم صحیح و غلطها، آماری معنی می شود. یعنی این مسئله با آمار تایید می شود و بعد برای اجرای دمکراسی، چون اکثریت این را می پذیرند به عنوان قانون، حق هم جنس گرایی به آن ها داده می شود. بدیهی است اگر امور جنسی اصل بشود بعد شیوع اهواء و غلبه آن معنی دمکراسی می دهد و مبداء گرفتن حق و حقوق می گردد که در نتیجه ترتیب جای حق و باطل را عوض می کند. در اینصورت اگر روزی تمام جوامع، تمامی اعمال منافی عفت و اخلاق را مرتکب شده، به آن مداومت ورزند در آن صورت باید تمام آنها را اعمالی صحیح و صواب تلقی نمود چرا که آمار هانشان خواهند داد که این اعمال، اعمالی در حد نرمال محسوب می شود و این، منطبق با دمکراسی و نظر اکثریت است.

#### ۸-۳-۳- کلام وحی بهترین معیار صحت

لازمه در امان ماندن از چنین گرفتاریها این است که ما ملاک یا معیار عینی داشته باشیم که حتی اگر اکثریت قاطع افراد جامعه نیز بر خلاف آن معیار عمل نمایند باز ما قدرت قضاوت داشته باشیم و بتوانیم بگوییم که این عمل صواب یا ناصواب است. مسلماً این معیار چیزی نخواهد بود جز کلام وحی که متفاوت از کلامهای بشری است و نازل شده از طرف خالق عالم است این درست مثل آنست که کارخانه تلویزیون سازی بعد از ساخت تلویزیون راهنمای استفاده بهینه از آن را نیز صادر می نماید و استفاده کننده از آن می تواند از دو طریق به استفاده از این تلویزیون بپردازد. یا خود در اثر آزمایش و خطا و تجربه به نتایجی برسد که در آنصورت احتمال دارد بسیاری از مطالب را به علت محدودیتهایی که

داشته نتوانسته آن‌ها را تجربه نماید، پس برایش نامکشوف باقی مانده است و روش دوم آنست که با مراجعه به راهنما، طریقه استفاده بهینه از آن رادریابد.

پس ما در مورد دین باید به آن دستوراتی که خالق این جهان فرموده است مراجعه کنیم. البته در این بین شاید فلسفه و علت بسیاری از احکام بر ما مکشوف نباشد که مسلماً فرد باید برای انجام آنها به آن ایمان داشته باشد و از راه ایمان به آن رسیده باشد. پس دیدگاهی که در اینجا مطرح می‌شود دیدگاه اصالت الایمان است یعنی اگر شما به چیزی ایمان داشتید چه در آشکار و چه در پنهان، چه فردی و چه جمعی به آن معتقد بوده و عمل می‌نمایید. لاجرم باید در اینجا به این نکته اشاره کنیم؛ روشی را که ما باید به کمک آن به دین مراجعه کنیم نمی‌تواند روشی تجربی و براساس یافته‌های عقلی خودمان باشد و قطعاً باید آن روش نیز برگرفته از سند (قرآن و سنت) باشد. با توجه به اینکه ملاک در اسلام تقوی است باید دراستناد (روش) نیز رعایت تقوی شده باشد. تادر نسبت دادن اسناد به سند دچار کج روی و اعوجاج نگردیم. مسلماً چنین ابزاری نمی‌تواند ساخته عقل بشر باشد. چراکه بشر خود نیز نیازمند بوده و کیفیتی مرکب می‌باشد. و مرکب بودن نیز نشانه وابسته بودن آنست و آنچه که وابسته است به عنوان ملاک و معیار صحت نمی‌تواند قرار گیرد. چنانچه در روش اصولیین نیز ضمن استفاده از روشهای عقلی و نقلی و با رعایت تقوی و ابتهال به بیان فتوی می‌پردازند. یعنی برای بیان حکم خدا از خداوند کمک می‌گیرند نه با اتکا به عقل خود.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که موارد زیادی در درس یک و دروس دیگر از

کتاب مطرح شده که در مباحث آینده به فضل الهی به یک یک آن‌ها پرداخته و آن‌ها بررسی خواهیم کرد.

والسلام